



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث نیک و بد روزگار نوشته خواهد شد
زمانه را قلم و دفتر و دیوانی است

خاطرات مستند
سید هادی خسروشاهی

حدیث روزگار
۱۴

دربارهٔ:
روژه گارودی

سرشناسه: خسروشاهی، سید هادی، ۱۳۱۷-
عنوان و نام پدیدآور: خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره‌ی روژه گارودی /
نویسنده سید هادی خسروشاهی.
مشخصات نشر: قم: کلبه شروق، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.: مصور، عکس، نمونه.
شابک: ۲۹۰۰۰ ریال ۰-۴۰-۷۲۵۵-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: نمایه.
موضوع: روژه گارودی ۱۲۸۱-۱۳۶۰.
موضوع: خسروشاهی، سید هادی، ۱۳۱۷ -- خاطرات
موضوع: مجتهدان و علما -- ایران
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ خ ۲ / خ ۵ / ۲ / ۵۵ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۸۴۹۵۲

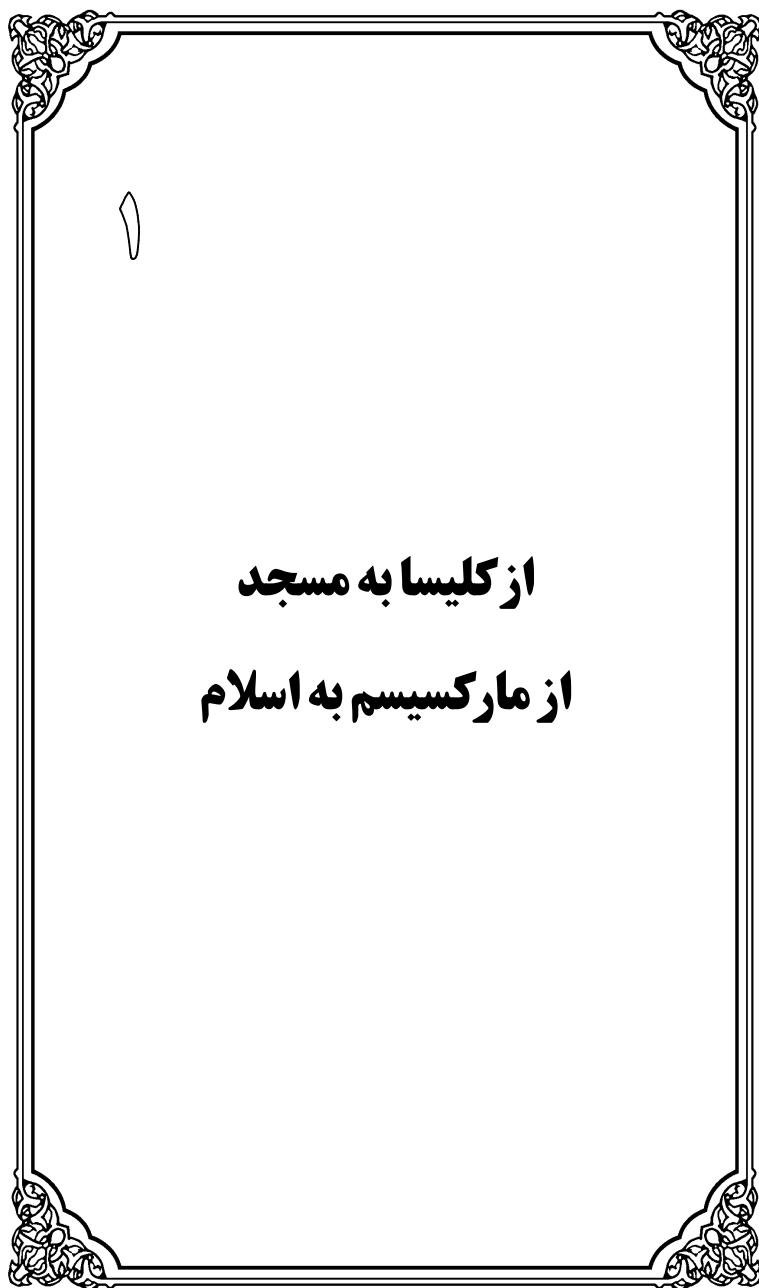
خاطرات مستند درباره‌ی روژه گارودی

نویسنده: سید هادی خسروشاهی
ناشر: کلبه شروق - قم
سال و نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۱
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
چاپخانه: چاپ طه
شابک: ۰-۴۰-۷۲۵۵-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۲۹۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، ابتدای خیابان صفائیه، پلاک ۶۵۶، فروشگاه کتاب کلبه شروق
تلفکس: ۰۲۵۱-۷۷۳۶۴۲۴

فهرست مطالب

۱. از کلیسا به مسجد از مارکسیسم به اسلام.....	۷
مقدمه.....	۹
آشنایی در الجزایر.....	۱۱
در ارتش اشغالگر فرانسه.....	۱۵
دیدار در پاریس.....	۱۶
آخرین دیدار در ایران.....	۱۹
۲. روزه گارودی مغضوب صهیونیست ها و ارتجاع عرب.....	۲۳
۳. پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر معیارها.....	۳۹
۴. مفهوم جمهوری اسلامی چیست؟.....	۵۳
راز پیروزی انقلاب.....	۵۵
۵. سید جمال الدین و انحطاط تمدن و نوگرایی اسلامی.....	۷۱
اشاره.....	۷۵
پیام.....	۷۵
۶. یک دیدگاه درباره انقلاب اسلامی ایران.....	۸۳
پیوست ها.....	۱۰۵
فهرست اعلام.....	۱۰۷
فهرست اماکن.....	۱۰۹
فهرست کتب.....	۱۱۱



از کلیسا به مسجد
از مارکسیسم به اسلام

مقدمه

روژه گارودی، اندیشمند و فیلسوف مبارز فرانسوی، پس از ۹۶ سال زندگی همراه با تلاش و کوشش و مبارزه و فعالیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، سرانجام در روز چهارشنبه ۲۴ خرداد ۹۱ در محل زندگی خود - پاریس - درگذشت.

اما در واکنش به این خبر، روشنفکران و اندیشمندان غربی، به بزرگداشت او پرداختند، بلکه در مطبوعات وابسته نیز، به علت موضع انسانی او در قبال مسئله فلسطین و تشکیک تاریخی و مستدل در افسانه هولوکاست، که به خاطر آن حتی در مهد آزادی (!) به پرداخت جریمه و یک سال زندان محکوم شد، موضوع با بایکوت خبری کامل روبه‌رو گردید. عامل اصلی این امر علاوه بر موضع‌گیری‌های سیاسی وی که روزگاری عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه و ایدئولوگ معروف حزب بود و مدتی هم عضو مجلس سنای آن کشور شد و تا مرحله نامزدی ریاست جمهوری فرانسه هم پیش‌رفت و ده‌ها کتاب و اثر تحقیقی علمی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی و صدها مقاله اقتصادی و سیاسی از خود به یادگار گذاشته است و در واقع یک شخصیت معروف جهانی بود، اسلام‌گرایی او بود؛ یعنی علة العلل سکوت غرب



در قبال درگذشت وی، روی‌گردانی او از افسانه‌های کلیسا و مارکسیسم و گرویدن به اسلام به عنوان تنها راه‌هایی ملت‌ها و نجات بشریت از مفاسد تمدن منحط غربی بود.

گارودی در کتاب‌ها و مقالات خود، با شفافیت تمام، حقایق را در همهٔ این زمینه‌ها، بیان می‌کرد و همواره به زندگان هشدار می‌داد که: بشریت در کلیت خود، در معرض خطر جدی انحطاط همه‌جانبه و سقوط قطعی اخلاقی و معنوی قرار دارد و کلیسا و احزاب چپ و راست غربی، هرگز نمی‌توانند آن را از این ورطهٔ هولناک نجات دهند، بلکه این تنها اسلام است که می‌تواند با اجرای وعده‌هایی که داده است، راهنمای انسان به سوی سعادت و خوشبختی واقعی باشد. او کتاب‌های: «میراث سوم، وعده‌های اسلام» و «اسلام در حیات ما زندگی می‌کند» و «اسلام در قرن ۲۱» را در همین راستا تألیف و منتشر ساخته است.

گارودی پس از تحقیقات و مطالعات بسیار و آشنایی با مفاهیم و متون و فلسفهٔ اسلامی، سرانجام به اسلام گروید و طبق گفتهٔ خود، در انتخاب این روش و مکتب، مدیون اندیشه‌ها و افکار عرفانی مولوی و ابن عربی است و فلسفهٔ سهروردی و ملاصدرا مددکار و پشتیبان نیرومندی در شناخت وی از حقیقت جهان هستی و پذیرش اسلام بوده است.

در این یادواره، با مراجعه به یادداشت‌ها و مقالات موجود در بین اوراق، به ذکر خاطراتی از چند دیدار با وی در الجزایر و فرانسه و ایران، می‌پردازم که در سال ۱۳۵۸، در هفته‌نامهٔ «بعثت» - نشریه مرکز بررسی‌های اسلامی قم - به چاپ رسیده است.

سید هادی خسروشاهی

۹۱/۱۲/۱۲ - قم

آشنایی در الجزایر

در سال ۱۳۵۵، آقای «مولود قاسم نایت بلقاسم» که یکی از مجاهدان برجسته و رزمندگان معروف بر ضد اشغالگران فرانسوی بود و سمت وزیر امور مذهبی الجزایر را داشت، از اینجانب دعوت کرد که در کنفرانس «بررسی اندیشه اسلامی» در الجزایر شرکت کنم. کنفرانس بین‌المللی «ملتقی الفکر الاسلامی» همه‌ساله با حضور ده‌ها نفر از شخصیت‌ها و علمای برجسته جهان اسلام و غرب در یکی از استان‌های کشور الجزایر برگزار می‌شد و علاوه بر دانشجویان الجزایری، مردم عادی آن استان‌ها هم می‌توانستند در جلسات آن کنفرانس شرکت کنند. سیزدهمین کنفرانس در سال ۱۳۵۵ در شهر «تامراست» برگزار می‌شد. این شهر، در صحرای جنوبی الجزایر قرار دارد.

آن سال برادر مکرم استاد محمد مجتهد شبستری به عنوان مدیر مرکز اسلامی هامبورگ و پروفیسور روزه گارودی از فرانسه، از جمله شخصیت‌هایی بودند که در این کنفرانس حضور داشتند. دیدار با روزه گارودی، مارکیست معروف فرانسوی که دارای آثار سیاسی و اجتماعی بسیاری بود، فرصت مغتنمی بود که با او آشنایی بیشتری داشته باشم.



در آن تاریخ، روزه گارودی از عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرانسه برکنار و سپس از حزب «اخراج» شده بود و البته می دانیم که در منطق سازمان‌ها و احزاب توتالیترا، فرد آزادانه می تواند به عضویت حزب دربیاید، اما جدا شدن او فقط با «اخراج» امکان پذیر است تا مفهوم آزادی انسان در اندیشهٔ این نوع احزاب و سازمان‌ها روشن گردد!

گارودی در صحبت‌های خود که یکی از برادران الجزایری آن را ترجمه می کرد، گفت که:

«مطالعاتی دربارهٔ ادیان و مذاهب مختلف به ویژه اسلام دارم که این مطالعات را ادامه می دهم تا به یک جمع بندی و نتیجهٔ منطقی برای انتخاب راه صحیح برسیم؛ یعنی به طور کلی بگویم که من علاوه بر مذاهب و ادیان بزرگ و فرقه‌های مختلف مسیحیت، در آیین مزدیسنا، هندوئیسم و بودایی تحقیق کرده‌ام و متأسفانه کمال مطلوب یک انسان کامل را در آن‌ها نیافتم؛ اما ارزش‌های برجستهٔ دین اسلام را در سطح متعالی احساس کردم.»

البته به هنگامی که گارودی این حرف‌ها را در «تامنراست» بیان می کرد، هنوز «مسلمان» نشده بود و در مقام یک پژوهشگر و فیلسوف، به دنبال یافتن حقیقت بود و شاید یکی از علت‌های شرکتش در کنفرانس اندیشهٔ اسلامی، همین نکته بود.

در دیدارهای مکرر، در طول یک هفته‌ای که جلسات کنفرانس صبح و عصر ادامه داشت، سخنان دیگری در زمینه‌های متفاوت، به ویژه مارکسیسم و احزاب سیاسی - که او دیگر به آن‌ها اعتقادی نداشت -



به عنوان «تاریخ» مطرح شد که پاسخ‌های گارودی اغلب «فیلسوفانه» و «تئوریک» بود. او در واقع یک ایدئولوگ مارکسیست بود و همچنان قدرت بیان و استدلال خود را در توضیح مطالب مطرح شده، حفظ کرده بود.

متأسفانه بیانات او به زبان فرانسه بود و لهجه عربی مترجم الجزایری هم بر سختی فهم مطالب می‌افزود که باید گفت بخش عمده مباحث مطرح شده، به نتیجه مطلوب نمی‌رسید. البته استاد شبستری در یکی دو ملاقات حضور داشت و طبق معمول ترجیح می‌داد که هوشمندانه گوش دهد و خیلی سخن نگوید به‌ویژه اگر مطلب، مورد پسند و موافق عقیده‌اش نباشد.

اشاره کردم که جلسات کنفرانس اندیشه اسلامی، هر سال در یکی از استان‌های الجزایر برگزار می‌شد تا مردم آن منطقه و استان، با شخصیت‌های اسلامی و غیر اسلامی و افکار آنان آشنا شوند. سیزدهمین کنفرانس اندیشه اسلامی از هفتم تا شانزدهم شوال ۱۳۹۹ / سپتامبر ۱۹۷۹ در دورترین استان یا منطقه الجزایر، در شهر «تامنراست» برگزار شد که در طول کل هفته، شصت سخنرانی توسط شخصیت‌های برجسته ایراد شد. در این کنفرانس بیش از ۶۰۰ دانشجوی دختر و پسر نیز حضور داشتند و سخنرانی‌ها بیشتر درباره فعالیت آفریقایی‌ها در گذشته و نقش آنان در آستانه آغاز قرن پانزدهم هجری بود. یکی از سخنرانان هم «روژه گارودی» بود.

تامنراست یا «تامنگست» در دو هزار کیلومتری جنوب الجزایر،



در منطقهٔ کوهستانی «هقار» قرار دارد و از جنوب شرقی هم مرز کشور «مالی» است و از جنوب غربی، در کنار «نیجر» قرار دارد. این استان به رغم کمی جمعیت، با مساحتی بالغ بر ۵۵۷ هزار کیلومتر مربع، بزرگ‌ترین استان الجزایر محسوب می‌شود و به علت قدمت تاریخی که تمدن آن به پنج هزار سال قبل از تمدن فراعنه برمی‌گردد، دارای موقعیت جغرافیایی خاصی است و به سبب دارا بودن آثار و نقاشی‌های هزاران ساله در سنگ‌های کوه‌های سر به فلک کشیده، مورد توجه گردشگران خارجی می‌باشد. و به هنگام فتوحات اسلامی، مرکز تجمع نیروهای اسلامی و فاطمی‌ها و اشراف و مرابطین بود و ... در عصر ما هم شاهد نبردها و مقاومت‌های دلیرانهٔ مردمی بر ضد اشغالگران خارجی بوده که از آن جمله انقلاب‌های دغامشه، تدمیاست، تیث در تاریخ معاصر الجزایر، معروف است و آخرین نبردها، به رهبری شیخ عامود، آغاز شد که تا پیروزی جهاد الجزایری و بیرون راندن نیروهای فرانسوی - ۱۹۶۲م - ادامه یافت.

انتخاب این منطقه برای برگزاری سیزدهمین کنفرانس اندیشهٔ اسلامی، به جهت شناساندن اهمیت تاریخی - جهادی آن به میهمانان مسلمان و غیرمسلمان شرکت‌کننده در کنفرانس بود و در دو سه برنامهٔ خاص، شرکت‌کنندگان به بازدید از مناطق ویژهٔ این استان پرداختند.

در «تامنراست» پس از صرف شام، اساتید در یک قهوه‌خانهٔ سنتی - عربی جمع شده و چای یا قهوهٔ تلخ می‌خوردند و بعضی‌ها هم قلیان (یا به قول آن‌ها «ششه») می‌کشیدند و بعضی‌ها هم مثل بنده و استاد شبستری که اهل هیچ‌کدام نبودیم، به گپ‌زنی (یا به قول آن‌ها «دردشه») می‌پرداختیم.



در ارتش اشغالگر فرانسه

شبی در کنار روژه گارودی بودیم و او قصه عجیبی را نقل کرد که خلاصه‌اش چنین بود:

من بخشی از دوران خدمت سربازی‌ام را در الجزایر سپری کرده‌ام و سابقه آشنایی کاملی با مردم و مجاهدان این سرزمین دارم که هرگز فراموش نمی‌کنم. من در نبردهای اشغالگرانه ارتش فرانسه در الجزایر، در گردان رزمی نبودم و اتفاقاً روزی از قافله عقب ماندم و به دست رزمندگان الجزایری اسیر شدم. مرا به نزد فرمانده مجاهدان در کوهستان بردند. فرمانده وقتی فهمید که من سربازی از اشغالگران هستم، به جوانی دستور داد که: «این اشغالگر را در پشت کوه، به جزای خیانتش به میهن ما و کشتار مجاهدان برسان!» حکم صادر شده بود. دادگاه صحرايي هم استیناف و وکیل مدافع ندارد! سرباز مجاهد مرا با فشار تفنگ خود جلو انداخت و خود پشت سرم آمد... چاره‌ای جز تسلیم نداشتم؛ چون نه سلاحی در دستم بود و نه اصلاً دست‌هایم باز بود که بتوانم عکس‌العملی نشان بدهم. کمی که از انظار دور شدیم، در پشت تپه‌ای، آن مجاهد مسلمان جوان گفت: «تو چرا به جنگ ما آمده‌ای؟» گفتم: «من اصلاً سلاح ندارم و جزو گروه‌های رزمی نیستم.» پرسید: «عجب! تو سلاح حمل نمی‌کردی؟» گفتم: «نه، هرگز». جوان به فکر فرو رفت و لحظه‌ای بعد گفت: «چرا باید سرباز بی‌سلاحی را که اشغالگران به زور او را به این منطقه آورده‌اند، اعدام کنیم؟» در این هنگام چاقوی بزرگی درآورد و جلو آمد. فکر کردم می‌خواهد مرا با آن خنجر بکشد؛ ولی او وقتی به نزد من رسید،



طناب دست‌هایم را پاره کرد و به من گفت: «تو آزادی، اما از میهن ما برو بیرون!» بعد مرا از منطقه تفتیش مجاهدان عبور داد و من به سرعت از آن محل گریختم.

گارودی گفت: من همان‌جا فکر کردم که این اقدام یک انگیزهٔ درونی و معنوی می‌خواهد، وگرنه چرا یک جوان مجاهد که هر روزه شاهد کشتار هم‌میهنان خود به دست سربازان اشغالگر است، اسیری را برخلاف دستور فرمانده‌اش، رها می‌سازد و به او کمک می‌کند که از آن منطقه دور شود؟

البته گارودی سال‌ها بعد و پس از پذیرفتن اسلام و اعلام رسمی آن، گفت:

«این حادثه همیشه فکر مرا به خود مشغول نموده بود و یکی از علت‌های اصلی تمایل من به تحقیق دربارهٔ اسلام، اقدام آن جوان بود و سرانجام به این نتیجه رسیدم که آن رزمنده تنها با الهام از باور دینی و اخلاق اسلامی، یک اسیر بی‌سلاح را آزاد کرد و بی‌تردید این حادثه تأثیر خاصی در گرایش من به تحقیق دربارهٔ اصول اسلام و پذیرفتن آن به عنوان مذهب واقعی‌ام، داشت.»

دیدار در پاریس

بعد از پیروزی انقلاب، در سفری به پاریس و دیدار با دانشجویان مسلمان عرب و ایرانی و ملاقات با احمد بن بلا، به سراغ روزه گارودی رفتم که در جنوب پاریس در یک منزل متعارف زندگی می‌کرد.



اتاق ملاقاتش مملو از کتاب بود و من از وصول کتاب‌هایی که از ایران برایش فرستاده بودم، پرسیدم که با «مرسی بوکو» وصول آن‌ها را اعلام نمود و از میانشان ترجمه انگلیسی کتاب «اصل الشیعة و اصولها» از مرحوم آیت‌الله کاشف‌الغطا را که به ضمیمه تعدادی کتاب دیگر برایش فرستاده بودم، نشان داد و گفت:

«این کتاب اهدایی شما، مرا با تاریخ و عقاید تشیع آشنا ساخت. من بیشتر از منابع اهل سنت استفاده کرده‌ام؛ ولی این کتاب راه گشا بود که با منابع تشیع نیز آشنا شوم...»

گارودی گفت با حضور در مرکز اسلامی ژنو که توسط برادر عزیز، دکتر سعید رمضان - داماد شهید شیخ حسن البنا - اداره می‌شد، اسلام را به عنوان مذهب جدید خود انتخاب کرده است و به قول خود احساس آرامش و راحتی می‌نمود.

گارودی گفت: می‌دانید که من نخست مسیحی بودم، بعد مارکسیست شدم و سپس ادیان گوناگونی را مورد بررسی قرار دادم و در نهایت به این نتیجه رسیدم که دین اسلام جامع‌تر و کامل‌تر است و یک دین جهانی است که در آن مبارزه با استعمار و احتکار و ربا و فساد یک اصل اساسی است و مفهوم واقعی «جهاد» این نوع فعالیت‌هاست و این بود که به لطف خدا، اسلام را پذیرفتم.

در واقع گارودی در این دیدار به درخواست ما شرح کوتاهی از زندگی و تحولات فکری‌اش را بیان داشت و سپس به معرفی بعضی از



کتاب‌هایی که منتشر ساخته بود، پرداخت و در مورد زندگی و گره‌های فکری و سیاسی خود گفت:

«پدر و مادر من اعتقادی به مذهب نداشتند؛ اما من در نوجوانی به مسیحیت پروتستان ایمان آوردم و مسیح را به عنوان پیامبر قبول داشتم. در دانشگاه رشتهٔ فلسفه را دنبال کردم. در سال ۱۹۴۰ نازی‌ها مرا به عنوان اسیر جنگی دستگیر و به یکی از زندان‌های الجزایر فرستادند که تقریباً دو سال و نیم در زندان و یا بازداشتگاه اسیران جنگی بودم.

پس از آزادی هم مدتی در الجزایر باقی ماندم و با ادبیات عربی و مفاهیم اسلامی آشنایی پیدا کردم؛ اما مسلمان نشدم. بعدها که به فرانسه برگشتم، به مطالعات خود دربارهٔ اسلام و گرایش‌های معنوی در آن، به‌ویژه عرفان ادامه دادم و در این راستا علاقهٔ خاصی به مولوی و ابن عربی پیدا کردم و این امر باعث شد که با فلسفهٔ اشراق بیشتر آشنا شوم و فلاسفه ایرانی از جمله سهروردی و ملاصدرا مرا رهنمون شدند و در واقع من اسلام‌گرایی خود را مدیون آن‌ها می‌دانم؛ چون آرامشی که در عرفان اسلامی به انسان دست می‌دهد، در هیچ‌یک از مکتب‌های مذهبی دیگر احساس نمی‌شود...»

در این دیدار، همسر فلسطینی وی «سلمی» در پاریس بود. او بعدها که گارودی در «قرطبه» یک مرکز فرهنگی - اسلامی تأسیس کرد، به آنجا رفت و بیشتر در «قرطبه» زندگی می‌کرد و البته خود گارودی هم برای ادارهٔ امور آن، هر سال چندین بار به اسپانیا - قرطبه - سفر می‌کرد.

در پایان این دیدار، گارودی یکی دو جلد از کتاب‌های جدیدش را



به من اهدا نمود و خیلی علاقه‌مند بود که آثارش به فارسی هم ترجمه شود و ما هم وعده دادیم که توسط دوستان ارجمند در ایران به این امر بپردازیم و خوشبختانه دوستان و برادران، بعدها چندین کتاب وی را به فارسی ترجمه و منتشر ساختند.

آخرین دیدار در ایران

روژه گارودی چندین بار به ایران آمد. یک بار هم به دعوت «مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی» برای شرکت در کنفرانس بزرگداشت سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی که در سال ۱۳۷۵ برگزار شد، به تهران آمد و سخنرانی جالبی درباره شخصیت سید و پیام اصلی وی ایراد نمود که مورد توجه متفکرین حاضر در جلسه قرار گرفت.

قبل از آن که خلاصه‌ای از بیانات وی در این کنفرانس را نقل کنم، بی‌مناسبت نیست که به یک خاطره جانبی، اشاره‌ای بشود:

قبل از آغاز رسمی جلسه افتتاحیه کنفرانس توسط آیت‌الله هاشمی رفسنجانی - ریاست جمهوری وقت - روژه گارودی با ایشان دیدار کرد و طی آن، سخن از ضرورت ترجمه آثار وی به زبان‌های دیگر به میان آمد. آقای هاشمی پرسید: «چرا اقدام نمی‌شود؟» من گفتم: «البته ایشان اگر بودجه‌ای داشته باشند، حتماً اقدام می‌کنند.» موضوع را با گارودی مطرح کردیم، او گفت: «برای ترجمه به چند زبان زنده، مبلغی حدود پنجاه هزار دلار کافی است که توسط ناشران فرانسوی می‌توان به این کار اقدام نمود.» و آقای هاشمی به ایشان وعده داد که این بودجه را تأمین کنند و به یکی از



دوستان مسئول حاضر در جلسه دستور دادند که اقدام شود...
 بعد از سخنرانی آقای هاشمی و بیانات کوتاه آیت الله واعظ زاده،
 دومین سخنران کنفرانس، روزه گارودی بود. او طی سخنانی به بررسی
 شخصیت جمال الدین و اندیشه‌های او پرداخت و اظهار داشت: صد سال
 پس از درگذشت سید جمال، مسألهٔ چشم‌گیر، انطباق پیام وی با
 واقعیت‌های کنونی است، به‌ویژه در دو مبحث اساسی که عبارتند از:

۱- انحطاط تمدن غرب؛

۲- ایجاد «مدرنیته یا نوگرایی» که اسلامی باشد نه غربی.

جمال الدین نه تنها نگرشی که «نوگرایی و تجدد» را همان
 «غرب‌گرایی» می‌پندارد، نادرست دانست و آن را طرد کرد، بلکه بازگشت
 مجدد به گذشتهٔ خویش را نیز نمی‌پذیرد. او معتقد بود جز تقلید از غرب و
 یا تقلید از گذشته، راه‌های دیگری هم وجود دارد.

راه غربی به بن‌بست می‌انجامد. شیوهٔ اسلامی هم نباید فقط به رسوم
 پیشین بسنده کند و به تکرار اندیشه‌های قانوندان‌های بزرگی پردازد که
 مشکلات عصر خود را هم حل نکرده‌اند. ما باید از کسانی تقلید کنیم که
 روششان عبارت است از وضع قوانین بر اساس قواعد و اصول جاودانه و
 عالم‌گیر «شریعت»، به گونه‌ای که بتوان آن‌ها را در هر برهه از تاریخ به
 اجرا درآورد.

روزه گارودی افزود: برای ایجاد یک «نوگرایی» که برگرفته از نوگرایی
 غربی نباشد، جمال الدین پیشنهاد می‌کند به اسلام زنده بازگردیم تا بدین
 طریق و بر اساس اصول جهانی و ازلی «شریعت» یک «فقه» زنده ایجاد



شود. به همین دلیل است که من معتقدم که جمال‌الدین تنها بیدارکننده اسلام نبود، بلکه تمامی توده‌های محروم جهان را نیز هوشیار کرد. او طلایه‌دار انقلاب شما ایرانیان بود، انقلابی که هدفش تنها تغییر یک رژیم سیاسی، یا یک نظام اجتماعی ناعادلانه نبود، بلکه علیه یک تمدن منحط بود؛ تمدن ورشکسته غرب، که مشکلش نبودن عوامل انسانی و حضور خداست. تمدنی که تحت سلطه آمریکا می‌کوشد مذهب دروغین «توحید بازاری» را بر جهان حکمفرما سازد. مذهبی که نمادش دلار است و روی هر یک از اسکناس‌هایش جمله: «In God We Trust» - ما به خدا ایمان داریم - درج شده و بسان کفر به پروردگار است.

ما افتخار می‌کنیم که جمال‌الدین اسدآبادی در طی اقامت خود در پاریس به سال ۱۸۸۴ میلادی سازمان وحدت اعراب به نام «العروة الوثقی» - Al Urvat al Wothqa - را به وجود آورد و روزنامه‌ای را با همین نام تأسیس و منتشر کرد و از همان شماره اول، وی تمامی مسلمانان را به اتحاد برای دفاع از مصر در مقابل استعمار انگلیس دعوت کرد.

گارودی در بخشی دیگر از سخنان خویش اظهار داشت:

امروز، آینده اسلام به اقداماتی بستگی دارد که با تکیه بر آن‌ها می‌توان بار دیگر تمامی آن ابعاد را که در برهه‌هایی از زمان، موجب عظمت و شکوفایی اسلام شده بود، به مردم شناساند.

بعد جهان‌شمولی اسلام از آن جهت است که خود را به برخی رسوم خاور نزدیک و یا باگذشته خویش محدود نساخته است، بلکه تمامی فرهنگ‌ها را می‌پذیرد و ارتباطی غنی میان غرب و شرق، مسیحیت



و اسلام و نیز حکومت‌های گذشته‌های دور ایران زمین، هند و چین برقرار می‌کند.

ترجمه متن بیانات گارودی که به زبان فرانسه ایراد شد، هم‌اکنون در اختیار است و در آخر همین کتاب، نقل خواهد شد.

یکی از اتفاقات جالب در این کنفرانس، دیدار گارودی با دکتر جاوید اقبال - فرزند شاعر و فیلسوف معروف، علامه محمد اقبال لاهوری - بود که گارودی با افکار و اندیشه‌های پدر او آشنایی کامل داشت. جاوید اقبال در سخنرانی خود سید را بنیانگذار نهضت پان اسلامیزم و ضد غرب‌نامید و از قول پدر خود نقل کرد: سید جمال‌الدین تنها کسی است که سزاوار دریافت لقب «مُجَدِّد» و «مصلح» می‌باشد.^۱

۱. روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۴ تیر ۱۳۹۱، ص ۶.

۲

روژه گارودی
مغضوب صهیونیست‌ها
و ارتجاع عرب

روژه گارودی مغضوب صهیونیسم و ارتجاع عرب!

● گفته شد که جنابعالی با روژه گارودی که در اواخر خردادماه سال ۹۱ در پاریس درگذشت، سابقه آشنایی دارید، ممکن است در این باره توضیح مختصری ارائه نمایید؟

□ بنده در سال ۱۳۵۵ که سیزدهمین کنفرانس اندیشه اسلامی در شهر «تامراست» الجزایر برگزار شده بود و دهها نفر از شخصیت‌های جهان اسلام و غرب در آن شرکت داشتند، با روژه گارودی که هنوز مسلمان نشده بود دیدار داشتم و چند روزی در جلسات کنفرانس و پس از آن، با وی به گفت‌وگو نشستم...

بعد از انقلاب، در پاریس به دیدار وی رفتم که در یک منزل معمولی با همسر فلسطینی خود «سلمی» زندگی می‌کرد و بار سوم هم در کنفرانس بزرگداشت سید جمال‌الدین در سال ۱۳۷۵ دیدارهای مکرری، در تهران با وی داشتم.

● درباره زندگی و فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی وی اگر توضیحاتی بیان کنید موجب تشکر خواهد بود.

□ روژه گارودی «Rogeh garudy» فیلسوف و پژوهشگر معاصر،



در ژوئیه ۱۹۱۳ میلادی - ۱۲۹۲ شمسی - در شهر ماری فرانسه، در یک خانواده لائیک به دنیا آمد، او در نوجوانی مذهب مسیحی - پروتستان - را انتخاب کرد و به تحصیلات خود ادامه داد و با نوشتن رساله‌ای تحت عنوان «تئوری ماتریالیستی شناخت» موفق به دریافت درجه دکتری در رشته فلسفه گردید.

.. او پس از شرکت در جنگ جهانی دوم، به عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه، که قوی‌ترین احزاب چپ در اروپا بود، درآمد و به مجلس مؤسسان و سپس مجلس ملی فرانسه راه یافت و در سال ۱۹۵۶ به علت موقعیت خاصی که از لحاظ فلسفی به دست آورده بود، به عضویت دفتر سیاسی حزب درآمد و سپس مدیریت «مرکز مطالعات و پژوهش‌های مارکسیسم»، را به عهده گرفت. او در واقع یک ایدئولوگ نیرومند مارکسیسم در اروپا به شمار می‌رفت...

● ولی ظاهراً او بعدها از حزب کمونیست فرانسه اخراج شد،

دلیل این امر، با توجه به موقعیت خاص وی، چه بود؟

□ گارودی یک فیلسوف برتر در حزب کمونیست فرانسه بود ولی به تدریج به «نقد» روش‌های استالینی پرداخت.. و پس از حمله ارتش شوروی به «پراگ»، او به شدت از این اقدام انتقاد نمود و مقالاتی در راستای ضرورت آزادی ملل در بند کمونیسم بین‌المللی منتشر ساخت، به همین دلیل در سال ۱۹۷۰ از دفتر سیاسی حزب اخراج شد و چندی نگذشت که از عضویت در حزب هم برکنار گردید و البته می‌دانیم که روش کار نظام‌ها و سازمان‌های سیاسی توتالیتار به این گونه است که



شخص آزادانه می‌تواند وارد آن سازمان بشود، ولی ظاهراً حق اظهار نظر و ابراز عقیده ندارد و در صورت هرگونه تخلفی، «اخراج» می‌شود! به هر حال گارودی علی‌رغم ضربه روحی سختی که خورده بود، به پژوهش و تحقیق خود در زمینه‌های مختلف فلسفی - اجتماعی - سیاسی ادامه داد و تألیفات ارزشمندی را منتشر ساخت که از آن جمله بود:

«مارکسیسم در قرن بیستم»، «الگوی برای سوسیالیسم در فرانسه»، «آیا امروز می‌توان یک کمونیست بود؟»، «در شناخت هگل»، «مارکسیست‌ها و مسیحیان»، «آزادی در تعلیق»، «نقطه عطف بزرگ سوسیالیسم».

وی در کتاب «تمامی حقیقت»، دلیل اخراج خود از حزب کمونیست را که نکوهش سلب آزادی مردم چکسلواکی با اشغال آن کشور توسط ارتش شوروی بود، بیان کرده است.

● آیا گارودی پس از رویگردانی از مارکسیسم بلافاصله اسلام را پذیرفت؟

□ نه! آقای گارودی نخست به همان مسیحیت، فرقه پروتستان روی آورد ولی هم‌زمان به تحقیق و بررسی درباره ادیان ابراهیمی و آیین‌های موجود در هند و دیگر کشورهای آسیایی پرداخت و این تحقیق حدود ده سال طول کشید.. تا اینکه گارودی در سال ۱۹۸۲م در «مرکز اسلامی ژنو» که با مدیریت مرحوم دکتر سعید رمضان، داماد شهید شیخ حسن البنا، اداره می‌شد، اسلام آورد و مسلمان شدن خود را رسماً اعلام داشت.

گارودی در این دوران، در کتاب «هشدار به زندگان»، دوری خود را از اندیشه مسیحی‌گری، به علت فساد و عملکرد پاپ‌ها و برپا کردن



جنگ‌های مذهبی در اقصی نقاط جهان، اعلام نمود و به انتقاد شدید از قتل عام مردم توسط پیروان «مسیحیت» - اغلب به دستور مستقیم پاپ‌ها - مانند «جنگ‌های صلیبی» پرداخت.. و همان‌طور که اشاره کردم، به بررسی ادیان آسمانی و آیین‌های هندوئیسم، بودائیسم و زردشتی‌گری، ادامه داد تا به اسلام، به مثابهٔ یک حقیقت جاودانه رسید. او در سفری به ایران، در گفت‌وگویی به صراحت اعلام داشت:

«اسلام یک اندیشهٔ جهانی است. من که مسیحی و مارکسیست بودم، به این دلیل اسلام را پذیرفتم که یک دین جهانی است و آیندهٔ جهان به آن بستگی دارد.»

● آیا گارودی پس از گرایش به اسلام، به فعالیت سیاسی خود ادامه داد یا از سیاست کناره گرفت؟

□ نه، گارودی به فعالیت سیاسی خود در سطح جهانی ادامه داد و تألیف کتاب معروف «افسانه‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل» نشان‌دهندهٔ نوع فعالیت‌های سیاسی او است. او در این کتاب ضمن برشمردن افسانه‌هایی که بر اساس آن‌ها، صهیونیست‌ها، فلسطینی‌ها را از سرزمین خود بیرون رانده و لانه‌ای به نام «اسرائیل» به وجود آوردند... مسئلهٔ «هولوکاست» را هم زیر سؤال برد و چگونگی و صحت آن را انکار نمود.. و به همین دلیل هم در کشوری که گویا «مهد آزادی» بوده، او را به دادگاه کشاندند و ۱۲۰ هزار فرانک - حدود چهل هزار دلار - برای او جریمه و چند ماهی زندان! تعیین نمودند.. ولی همین امر باعث شد که کتاب او به بیش از سی زبان از جمله زبان فارسی، ترجمه و منتشر گردد.



● خلاصه ادعای گارودی در این کتاب چیست و چه می‌گوید؟

□ گارودی در این کتاب می‌گوید اصولاً مسئله نسل‌کشی یهودیان توسط نازی‌ها در طول جنگ جهانی دوم، ساختگی و جعلی است و توسط دولت‌های انگلیس، آمریکا و فرانسه، برای توجیه حمله به آلمان و اشغال آن ساخته شده است و صهیونیست‌ها برای تسلط بر منابع و ذخایر سرزمین‌های عربی، به اشغال سرزمین فلسطین اقدام نمودند و البته امپریالیسم آمریکا و دیگر دولت‌های استعمارگر غربی هم به دنبال چاه‌های نفتی هستند و چاه نفت هزار بار از هزاران فلسطینی برای آن‌ها ارزشمندتر است و همگان دیدیم که در مسئله «کویت» همه او باش جمع شدند و به عراق حمله کردند و ده‌ها هزار نفر را قتل عام نمودند تا به چاه‌های نفت در حوزه خلیج - فارس - صدمه‌ای نخورد!

تصریح به این امر، باعث شد که گارودی ضد سامی! نام بگیرد و صهیونیست‌ها کمر به سرکوب او ببندند.

● رویکرد گارودی در قبال امام خمینی و انقلاب اسلامی و

جمهوری اسلامی چگونه بود؟

□ گارودی در چندین مقاله، که در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران در «ژون افریک» چاپ پاریس و جراید دیگر منتشر ساخت، به شدت و قوت تمام از امام و انقلاب و جمهوری اسلامی دفاع کرد. او در رساله «انقلاب امام خمینی» به عنوان یک فیلسوف، نخست به بررسی دیدگاه‌های فلسفی امام می‌پردازد و سپس اهداف انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی را تبیین می‌کند. او می‌گوید:



«این انقلاب، تبلور عینی تقابل فرهنگ و تمدن اسلامی با فرهنگ و تمدن مادی غربی - آمریکایی است و به نظر من، یکی از مهم‌ترین جهش‌های تاریخ بشری است چون صرفاً در راستای اهداف اقتصادی نیست و حتی صرفاً سیاسی هم نیست، بلکه انقلابی ژرف، برضد قدرت‌های استعماری - استبدادی است. چیزی که بشریت امروز به آن نیاز دارد.»

فرهنگ و تمدن غربی، با زور و ارباب و سرکوب، به مردم ایران تحمیل می‌شد. فرهنگی که با قدیمی‌ترین و غنی‌ترین فرهنگ بشری، در تضاد بود و با فرهنگ و عقیدهٔ شیعی که عصاره و اساس اسلام است، مخالفت جدی داشت. و روی همین اصل بود که غرب در کلیت خود از پیروزی انقلاب اسلامی بیمناک شد به‌ویژه که از توسعه و گسترش آن در دیگر بلاد اسلامی ترس و واهمه دارد.»

گارودی سپس بر اساس پژوهش‌هایی که خود انجام داده است به مسئلهٔ چگونگی راه‌های سیطره بر تمدن مادی غرب از طریق تشکیل جمهوری اسلامی، می‌پردازد و معتقد است که این انقلاب با چهارچوب استوار و نیرومندی که دارد، می‌تواند در مقابل غرب مقاومت کند و پیروز شود زیرا که دیدگاه‌های فکری - فلسفی امام خمینی در اصالت و تعمیق اصول و بنیادهای اساسی، نقش بسیار نیرومندی دارد.

گارودی در تحلیل خود، این انقلاب را استمرار راه و مبارزهٔ سید جمال‌الدین حسینی - «افغانی» - می‌نامد که عمری را در نبرد با غرب سپری کرد و سرانجام اهداف او در پیروزی انقلاب ایران، تحقق و تبلور یافت...



● گارودی با مذهب اهل سنت آشنا بود. آیا گرایش او به این امر،

موجب جذب وی از سوی الازهر و یا سعودی‌ها نشد؟

□ البته گارودی به آن مفهوم مصطلح، سنی نشده بود، بلکه به همه مذاهب اسلامی احترام می‌گذاشت خصوصاً با توجه به اینکه انقلاب اسلامی ایران آرزوهای ضد امپریالیستی‌اش را برآورده می‌ساخت، به نوعی به تشیع گرایش پیدا کرده بود ولی چون شناخت قبلی او از طریق منابع اهل سنت بود، به روش آن برادران گرویده بود!

البته الازهر از اسلام آوردن گارودی استقبال کرد و با احترام با او برخورد کرد. آل سعود هم برای جذب وی به سوی وهابیت، پس از انتشار کتاب گارودی تحت عنوان: «اسلام، دین آینده جهان» در سال ۱۹۸۵ جایزه ملک فیصل را به او اهدا نمود، ولی گارودی از لحاظ اندیشه سیاسی با آل سعود نه تنها موافق نبود، بلکه با آن به مبارزه پرداخت.

● مثلاً چه نوع اقداماتی در این زمینه به عمل آورد؟

□ گارودی شجاعانه طی مقالاتی، فساد و تباهی دربار آل سعود را افشا کرد. او در فاجعه قتل عام مسلمانان ایرانی در تظاهرات «برائت از مشرکین» در مکه مکرمه، توسط مزدوران و دژخیمان سعودی، به افشاگری پرداخت و اقدام وحشیانه آنان را تقبیح نمود و مقالات او در این زمینه در مطبوعات اروپایی منتشر گردید.

او در مورد دعوت شاه فهد از نیروهای آمریکایی و سپس حمله متجاوزین آمریکایی به عراق، به شدت این عمل آل سعود را تقبیح نمود و حتی فهد را فردی «نامسلمان» نامید و اقدام او را نوعی «روسپی‌گری سیاسی» خواند..



● واکنش هواداران صهیونیسم و آل سعود، در قبال اقدامات

گارودی چگونه بود؟

□ البته روشن است که آن‌ها چون پای‌بند مبانی و ارزش‌های اخلاقی - انسانی نیستند، برای کوبیدن مخالف خود، از هر وسیله‌ای بهره می‌گیرند. غربی‌های آزادیخواه! او را به دادگاه بردند و محاکمه کردند... آل سعود و ایادی آن‌ها هم در اسلام آوردن گارودی ایجاد شبهه نمودند... یعنی آن‌هایی که جایزهٔ «ملک فیصل» را به او اهدا کردند، چون دیدند که گارودی مدافع «حقیقت» است نه «سیاست»، زود او را طرد کردند و متهم نمودند که وی به «ائمهٔ مذاهب اربعه» اهانت کرده و آن‌ها را قبول ندارد!! و بدین وسیله خواستند که تأثیر اقدامات ضد استعماری - ضد ارتجاعی او را از بین ببرند...

● ممکن است در این زمینه قدری بیشتر توضیح دهید؟

□ علاوه بر هجمهٔ سیاسی عوامل صهیونیستی در غرب، به ویژه اروپا، بر ضد روزه گارودی، در دنیای اسلام هم مزدوران وابسته به ارتجاع عرب، او را به نوع دیگری مورد حمله قرار دادند تا از تأثیر افکار آزادی خواهانه و ضد صهیونیستی وی در میان نسل جوان دنیای عرب بکاهند. و در همین راستا، در بعضی از جراید و مجلاتی که از سوی آل سعود در «لندن» و «ریاض» و کشورهای حوزهٔ خلیج فارس منتشر می‌شد، گارودی را متهم نمودند که او «سنت نبوی» را قبول ندارد و با فتاوی «ابوحنیفه» و «امام شافعی»، دو فقیه برجسته و معروف جهان تسنن، مخالف است!..



گارودی در پاسخ به این اتهامات، نامه‌ای به «عادل حسین» در «قاهره» فرستاد که با نشر آن، از خود دفاع کند. عادل حسین، برادر احمد حسین - مؤسس حزب مصرالفتاة - از فعالان چپ‌گرای سیاسی در مصر بود که به سازمان زیرزمینی جنبش کمونیستی در مصر پیوسته و سالیان درازی را - جمعاً هشت سال - در زندان به سر برده بود، ولی در زندان و پس از آزادی، به تحقیق و بررسی پرداخته و مانند روزه گارودی از مارکسیسم به اسلام گرویده بود. عادل حسین همراه ابراهیم شکری و دیگران، حزب العمل را فعال ساخت و روزنامه الشعب را مدیریت نمود. این روزنامه در واقع ارگان آزادگان و ناشر اندیشه‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران بود. مثلاً ترجمه وصیت نامه امام خمینی را در دو صفحه کامل منتشر ساخت. او در واقع از هواداران سرسخت انقلاب اسلامی ایران بود و به دعوت ما سفری هم به جمهوری اسلامی داشت و در «قاهره» نیز همیشه در مراسم رسمی نمایندگی جمهوری اسلامی شرکت می‌نمود، - و متأسفانه در سفری به روستای خود به‌طور ناگهانی درگذشت - وی نسخه‌ای از نامه گارودی را که در روزنامه خود - الشعب - چاپ کرده بود، به اینجانب داد که برای تکمیل موضوع، ترجمه فارسی آن نامه، به عنوان یک سند، در پایان این گفت‌وگو نقل می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

در پی انتشار آخرین کتاب من درباره «افسانه‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل» اختاریه‌ای از دادگاه پاریس به دستم رسید که در آن به اتهام «تفکر ضد سامی» مرا تهدید به یک سال زندان نموده بودند. در



کتاب مزبور بنده نشان داده‌ام که نه متون توراتی و نه سرکوب‌های هیتلر، هیچ‌کدام نمی‌توانند سرقت زمین‌های فلسطینیان و اخراج و ستم و سرکوب خونین علیه آنان را توجیه کنند. هم‌چنین نمی‌توان طرح گسستن و تجزیه کشورهای عرب را که جوهر سیاست اسرائیل است، آن‌چنان‌که مجلهٔ صهیونیستی «کیفونیم» ارائه نموده توجیه کرد. من این طرح را قبلاً در کتابم منتشر کرده و آن را رد نموده‌ام.

چند روز پس از این واقعه، برادرانی از فلسطین دو نشریهٔ «المجله» و «عکاظ» و چند نشریهٔ خلیجی دیگر را که در لابه‌لای آن‌ها عکس‌های من به چاپ رسیده بود، برای من آوردند. از روی ساده‌اندیشی ابتدا فکر کردم این مقالات از من دفاع می‌کنند، ولی متوجه شدم که برعکس، با بدترین استدلال‌های جعلی و دروغین، اعتبار و حیثیت مرا زیر سؤال برده‌اند.

این حمله که در معرض آن قرار گرفته‌ام، با موضع‌گیری‌ام در قبال جنگ خلیج - فارس - و ابراز مخالفت با دخالت بیگانه در امور امت اسلامی رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. آن‌ها انتقاد می‌کنند و با افترا از من خرده می‌گیرند که در حق ابوحنیفه و شافعی شک و تردید روا می‌دارم در حالی که من مخصوصاً در تمام کتاب‌ها و مقاله‌هایم آن دو را به عنوان الگویی قابل پیروی معرفی کرده‌ام. این دو فقیه نابغه، که بر اساس اصول جاودانه شریعت، موفق به تأکید این اصول شده‌اند که (خدا به تنهایی مالک است، خدا به تنهایی حاکم است و خدا به تنهایی داناست). هم‌چنین موفق شدند فقهی را پی‌ریزی کنند که پاسخگوی نیاز میهن و زمانه‌شان باشد،



و برای ما الگویی جهت این اندیشه‌وری و اِمعان نظر شدند که قرآن بی‌وقفه ما را به آن فرا می‌خواند، یعنی برقراری فقهی برای قرن بیستم بر اساس شریعت جاودان و ثابت.

در حالی که در انتقادهایم کوشیده‌ام اسلام بعضی‌ها را که مدعی تحمیل قرن دهم بر قرن بیستم هستند بر ملا سازم، مرا به ردّ سنت متهم می‌کنند و این هم دروغی دیگر است زیرا آن‌ها را از سوء استفاده از کاربرد سیاسی سنت ملامت نموده‌ام.

وقتی سادات وحدت عربی را در هم شکست و به کنست (پارلمان) صهیونیستی و سپس به آمریکا و سرانجام به کمپ دیوید رفت تا صلحی جداگانه با اسرائیل امضا کند، فتوایی از ال‌زهر صادر شد که این اقدام وی راستود و به آن مشروعیت دینی بخشید.

وقتی استعمارگران قدیمی غرب به سرکردگی آمریکا در شرم‌الشیخ نمایش بزرگی یعنی گردهمایی سران کشورها برای مبارزه با تروریسم، با همکاری بی‌رحم‌ترین و بدترین تروریست‌ها یعنی حاکمان اسرائیل ترتیب دادند و هدف را ایران تعیین کردند، تا بعد نوبت لیبی و... برسد، می‌بینیم همان حکمرانان عرب برای اجابت خواسته سرورشان آمریکا می‌شتابند و با پای خود می‌روند تا یکی پس از دیگری (به استثنای سه نفر از رهبران مسلمانان) خودشان را در تل‌آویو در مقابل حکام اسرائیل خوار کنند.

آیا علمایی که مرا متهم می‌کنند، برضد کنفرانس سران شرم‌الشیخ اعتراض نموده‌اند؟ آیا پس از کشتار تروریستی مسلمانان به هنگام



برگزاری نماز توسط اسرائیلی‌ها، به اجلاس جهانی جهت همبستگی با فلسطینیان دعوت کرده‌اند؟ «نه» متأسفانه به کلی ساکت شدند.

آیا سازمان بین‌المللی تجارت (گات) را محکوم کرده‌اند یا صندوق بین‌المللی پول که دستورالعمل‌هایش تسلیم و وابستگی را بر جهان سوم تحمیل می‌کند؟ خیر! زیرا سروران آمریکایی‌شان چنین اجازه‌ای به آن‌ها نداده‌اند.

دل مشغولی اساسی آن‌ها، مخدوش کردن گفته‌های گارودی است، تنها پاسخ من به آنان، کتابی است که در آن، تاریخ اسلام را خلاصه کرده‌ام یعنی کتاب «عظمت و شکست مسلمانان - ۱۹۹۶» است که در آن، ایمانم به اسلام و ستیز من علیه حکمرانان سیاسی که آن را نجس می‌کنند، یادآور شده‌ام.

کشورهای عربی که چنین حکمرانانی بر آن‌ها حکومت می‌رانند، این قشر از روحانیون را در خدمت خود دارند و اسلام را تحریف می‌کنند. اسلام؛ عظمت و تابش جهانی خود را باز نمی‌یابد مگر آن‌گاه که ملت‌ها آن حکمرانان و حامیان آمریکایی‌شان را به سوی کشور خودشان اخراج نمایند و به همراه آنان در کیف‌هایشان، حکمرانان ناهل و ناشایسته و علمایی که با آن‌ها همکاری کردند را حمل کنند.

آن‌گاه، اسلام شادابی و بالندگی خویش را که در قرن اول هجری داشته است، باز می‌یابد و نیروی تجدیدی همیشگی‌اش را در جهت شکوفایی و احیای علوم دینی به دست می‌آورد... علوم غزالی بزرگ و نیز تجدید بنای اندیشهٔ دینی اسلام توسط محمد اقبال و شخصیت‌هایی چون:



جمال الدین افغانی، محمد عبده، رشید رضا، حسن البنا، ابن بادیس و مالک بن نبی و برادری که تا مرگ با اخلاص است: محمود ابوسعود - که سعی می‌کنم به عنوان شاگردی با اخلاص راهش را ادامه دهم - صورت گرفت.

همزمان در اندلس در قرطبه (کارتاژ) پایتخت خلافت در غرب و در برج کالاهورا تنها موزه‌ای را در اسپانیا جهت یادآوری چهره واقعی اسلام اندلسی تأسیس نمودم که سالانه ۱۰۰۰۰۰ نفر از آن دیدن می‌کنند، و در فرانسه و ایالات متحده و تمامی کشورهای غربی برضد گروه فشار صهیونیستی مبارزه می‌کنم و جنایت‌ها را محکوم و رسوا می‌سازم.

این‌گونه اعتقاد دارم که به عنوان یک مسلمان با اخلاص نسبت به قرآن انجام وظیفه می‌کنم، قرآنی که بی‌وقفه ما را به خدمت خدا دعوت می‌کند، خدایی که از آفرینش و تجدید آفرینش جهان باز نمی‌ایستد.

وفاداری به اسلام به معنای نگهداری خاکستر نیست، بلکه با حمل مشعل و انتقال آن از نسلی به نسلی دیگر است. «رجا گارودی»

... گارودی در سفری که به دعوت ما برای شرکت در کنگره بزرگداشت سید جمال الدین حسینی به ایران آمده بود، سخنرانی جالبی درباره شخصیت ضد استعماری - ضد ارتجاعی سید ایراد نمود که مورد توجه حضار قرار گرفت..

او چند بار دیگر نیز به ایران آمد و یک بار هم در سال ۱۹۹۹م - ۱۳۷۷ ش - به تهران و قم آمد و مورد استقبال مقام معظم رهبری در تهران و



آیت الله مصباح در قم قرار گرفت.. و در سال ۲۰۰۶م هم دانشگاه تهران دکترای افتخاری در رشتهٔ تاریخ را به او اهداء کرد. روزه‌گارودی که نام خود را پس از اسلام آوردن به «رجاگارودی» تغییر داده بود و در جنوب پاریس، در کنار همسر مسلمان فلسطینی خود زندگی می‌کرد، در تاریخ ۲۴ خرداد ۹۱، در ۹۹ سالگی درگذشت و البته امپریالیسم خبری، در غرب آزاد! درگذشت او را مورد پوشش خبری قرار نداد.

از رجاگارودی، ده‌ها کتاب و صدها مقاله در زمینه‌های مختلف، به یادگار مانده است که خوشبختانه بعضی از آن‌ها در سال‌های اخیر، به فارسی ترجمه شده‌اند:

«آمریکا، سردمدار انحطاط»، «در شناخت هگل»، «رقص زندگی»، «زنان چگونه به قدرت می‌رسند؟»، «آمریکاستیزی چرا؟»، «هشدار به زندگان»، «محا کمهٔ آزادی»، «پروندهٔ اسرائیل و صهیونیسم سیاسی»، «محا کمهٔ صهیونیسم اسرائیل»، «عظمت و شکست مسلمانان»، «حق پاسخ‌گوئی»، «وعده‌های اسلام» و «اسلام: دین آینده جهان» و...^۱

۱. مجله ماهانه «پاسدار اسلام»، سال سی و یکم - شماره ۶۸۸ - ص ۴۲ تا ۴۵: مصاحبه با استاد سید هادی خسروشاهی.

۳

**پیروزی انقلاب اسلامی
و
تغییر معیارها**

مقدمه

... روزه گارودی را از روی آثارش می‌شناختم و می‌دانستم که فیلسوف، مورخ و اندیشمندی فرانسوی است که به دنبال اعتراض به حمله نیروهای «پیمان ورشو» به چکسلواکی - در ماجرای بهار پراگ - از حزب کمونیست فرانسه اخراج شد.

نخستین بار گارودی را در سمینار اندیشه اسلامی در الجزایر دیدم، در طول مدت یک هفته‌ای کنفرانس، او را از نزدیک شناختم... انسانی بود دل‌زده از مارکسیسم کور و مدافع سرسخت امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران و هوادار نوعی سوسیالیسم همراه با معنویت..

... و اکنون گارودی با اعلام نامزدی خود برای ریاست جمهوری فرانسه از نو وارد صحنه سیاست شده است و با انتشار کتاب «دعوت از زندگان» که ادعای شورا نگیز برضد هر نوع دگماتیسم و جزمیت است، در عالم مطبوعات نیز مجدداً فعال شده است...

آنچه که در زیر نقل می‌شود، ترجمه خلاصه‌ای از مصاحبه او با مجله «نوول ابزرواتور» است که با هم می‌خوانیم.

سید هادی خسروشاهی



● کتاب تازهٔ شما «دعوت از زندگان» دفاعیه‌ای است از یک پیامبری مدرن و در آخرین صفحهٔ آن ناگهان شما هدف را بیان کرده و خود را داوطلب نامزدی ریاست جمهوری فرانسه برای انتخابات ۱۹۸۱ اعلام می‌کنید آیا شما پیغمبر سال ۲۰۰۰ فرانسه هستید؟

□ نه، مطمئناً این طور نیست، نباید معانی کلمات را این گونه تحریف کرد. محمد و زرتشت و عیسی مسیح پیغمبر بودند.. کتاب من در نهایت دفاعیه‌ای است به نفع یک رشد جدید. از نظر من، پیامبری، کوششی است برای پاسخ دادن به سئوالی که در سیاست و اقتصاد مطرح نمی‌شود، بلکه مربوط است به انسان در کلیت خود، و از حدود یک عصر خاص فراتر می‌رود. ما در حال حاضر، در جهتی قرار گرفته‌ایم که بسوی یک نظام مرگ آور است.

به ما می‌گویند که هر هشت سال یک بار هزینه‌های انرژی دو برابر می‌شود، این بدان معنی است که ما، حتی اگر مقدار نفتی برابر با همهٔ آن چه که از آغاز بشریت تا کنون به دست آمده، پیدا کنیم ظرف مدت کوتاهی، به پایان خواهد رسید. ذخیرهٔ اورانیوم خیلی زودتر از نفت تمام خواهد شد. همهٔ منحنی‌های کسری موازنهٔ مواد غذایی برای جهان سوم، اطراف سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۳۰ را نشان می‌دهند: یعنی فقط چهل سال دیگر! به این خاطر است که من، در شروع کار اعلام می‌کنم دنبال کردن شکل رشد کنونی، به معنای کشتن نوه‌های ماست. من خودم سه نوه دارم که اکنون دو ساله و پنج ساله و هشت ساله‌اند و اینک تردید دارم که آن‌ها بتوانند تا پنج سال دیگر زندگی کنند. اگر جریان در همین جهت و با همین آهنگ پیش برود،



مجبورم تردید خود را تبدیل به یقین کنم.

● در فصل اول کتاب، شما منظره‌ای «فاجعه بار» را توصیف می‌کنید..

□ بله، اما این کوتاه‌ترین فصل کتاب من است. از نظر من این قسمت انتقادی کتاب کم اهمیت تر از بقیه است. سخن از این است که انحرافات عصر ما، اگر فکری به حالش نکنیم، ما را به کجا می‌کشاند؟ ولی من خوشبختم البته نه بدین معنی که همه چیز رو به راه است، بلکه معتقدم باید در جست‌وجوی راه‌حل‌های مناسبی برای پیشی جستن از شرایط بود. همه انتقادهایی که می‌شنوم، بجاست، ولی هنوز کسی راه‌حلی ارائه نداده است بدون شک به خاطر این که این نمونه رشد به نمونه‌ای فرهنگی وابسته است که من آن را در جای دیگری، مدل «فاوستی» (منسوب به افسانه فاوست) توصیف کرده‌ام، چون بر مبنای فردگرایی و ادراک سخت علمی از عقل به عنوان وسیله قدرت، وسیله سلطه بر طبیعت و دیگر انسان‌ها قرار دارد.

در این منظر «فاوستی»، سرانجام ما فاجعه خواهد بود. ما از امیدواری‌هایی که «مارلو» نسبت به «رنسانس» در نخستین اثر خود «فاوست» وعده داده بود، خیلی دوریم، او گفته بود: «با مغز نیرومند خود چون خدایی بشو». این مدل، روابط بین انسان و طبیعت به عنوان منبع مواد اولیه و انبار مواد زائد او را به هم زده است. تمام کردن منابع مواد یا آلوده کردن محیط زیست، از این نقطه نظر شبیه‌اند. از زایش انسان فاوستی تا رنسانس، جوامع ما بین یک فردگرایی جنگلی و استبدادی



لانه موریانه‌ای نوسان داشته است. اما هرگز از مبدأ فکر جامعهٔ اشتراکی حرکت نکرده‌ایم، هرگز سعی نکرده‌ایم از الوهیتی که در آن اندیشهٔ الهی به عنوان یک ارزش افزودهٔ زور در جهان ظاهر می‌شود، رابطهٔ دیگری را دریافت کنیم.

مدل‌های فرهنگی شیوهٔ توسعه به هم وابسته‌اند اگر نظام ما مرگ آور است، به این خاطر است که ما به این مدل فاوستی غربی چسبیده‌ایم. من در بخش دوم کتابم کوشیده‌ام به نیوشیدن فرزانی‌های سه دنیای موجود بنشینم، فرزانی‌هایی که یا به ویرانگری‌شان پرداخته‌ایم و یا منکرشان شده‌ایم، از سه دنیای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین. سپس این سؤال را مطرح می‌کنم که این حکمت‌ها و این فرزانی‌ها، چگونه می‌توانند برای ما آموزنده باشند. یعنی اساساً رابطه‌ای دیگر بین انسان و طبیعت مطرح می‌کنند یک نقاشی چینی دورهٔ «سونگ»، یک قالی ایرانی، یا یک رقص آفریقایی، احساس این که طبیعت به من تعلق ندارد، من متعلق به طبیعتم را القاء می‌کند. اما در مورد روابط انسان با انسان، این کشورها، جوامع منحصر به فردی داشته‌اند که بر اساس سلطه و رقابت و قدرت قرار نداشته است...

● آیا این سلطه و رقابت و قدرت در انحصار دنیای غرب

نبوده است؟

□ اگر توجه کنیم که «خرد» وسیلهٔ سلطه است، می‌بینیم که سلطه و رقابت و قدرت اساساً به غرب تعلق دارد. این ادراک، شیوه‌ای است برای دستکاری اشیاء و انسان‌ها تا آن‌جا که آنان را به شیئی تشبیه کنند.



اصطلاح «علوم انسانی» به نظر من خیلی خطرناک است. آن چه هست، علم انسان از خود بیگانه است. علم می تواند خیلی چیزها درباره انسان به ما بیاموزد، جز موضوع اصلی و این را که وقتی تصمیمی آزادانه می گیرد، دیگر نمی تواند مشمول چنین ملاحظاتی باشد. البته می توان آن را به کار برد و با فنون اقتصادی، روانی و اجتماعی مورد دستکاری قرار داد اما فقط تا آن جا که نسبت به آن ارزیابی و ادراکی کمتر از آن چه که هست، داشته باشد. این درست است که انسان در رفتارهای روزانه خود طوری مورد تلقی قرار می گیرد که گویی فقط یک مصرف کننده یا یک کارگر است، یعنی یک رشته عملکردهایی که می توان آن ها را تا حد مناسبات «شیئی شدن» تنزل داد. می توان از این موضوع، علم ساخت. اما اگر این انسان بخواهد حقوق خود بر سرنوشت خویش را عملی سازد، هیچ علمی نمی تواند آن را قبلاً پیش بینی کند.

● این همان چیزی است که شما «حضور الهی در انسان»

می نامید؟

□ بله، این همان رشد افزوده نیروهایی است که به ما امکان می دهد تا از عادات شرطی و از خود بیگانگی هایمان پیشی بگیریم و معبری برای تصعید در ارتباط با طبیعت برای خود بگشاییم و به امکاناتی دست یابیم که ادامه تقدیرگرایی های گذشته مان نیست...

● شما به هر شاخه ای می پرید! از تصعید و فلسفه، به امور شهری

و مسائل شغلی و نفتی می پردازید، طوری همه چیز را درهم مخلوط می کنید که گویی مسأله جدایی کلیسا و دولت، هرگز وجود نداشته است...



□ صحبت از کلیسا در میان نیست. کلیسا پاسخگوی مسائل فعلی ما نیست. هم‌چنان‌که احزاب هم نیستند اما در مورد فلسفه: در همهٔ سرزمین‌ها، فلسفه یک شیوهٔ زندگی است، فقط غرب است که فلسفه را تا حد یک شیوهٔ تفکر و یک پدیدهٔ ادراکی پایین آورده است. اما در مورد شیوهٔ زندگی بودنش: ... بله یک شیوهٔ زندگی محض انسانی است آن‌چه که فقط و فقط در انسان؛ انسانی است، همان است که در او الهی است: یعنی امکان به خود هموار نکردن گذشته‌اش، از این‌جاست که من از متخصصانی که هر یک در زمینهٔ خود، انسان را زندانی تقدیرهای جسمانی، غریزی و فرهنگی خود می‌دانند، انتقاد می‌کنم. البته این‌ها همه بر من تأثیر می‌گذارد، اما آن‌چه از من یک انسان ساخته است، امکان قطع ارتباط با همهٔ این‌ها است.

از تصعید سخن گفتید. به نظر من اگر از انحرافات خود جدا شویم، به ملموس‌ترین شکلی به تصعید دست خواهیم یافت. به این معنا که رشد، دیگر فقط یک پدیده‌ای ایمانی به معنای وسیع کلمه خواهد شد. من از جدایی کلیسا و دولت متأسف نیستم اما مایلم که بُعد روحی و تصعیدی دوباره به زندگی اقتصادی و سیاسی بخشیده شود. اقتصاد سیاسی بر این اصل بدیهی نهاده شده که جامعه یک ارگانیزم کار است و انسان فقط به خاطر کار کردن و مصرف کردن در آن حضور دارد این تعریف انسان از خود بیگانه است.

آن‌چه را که سوسیالیسم علمی (سوسیالیسم مبتنی بر نظرات مارکس و انگلس) می‌نامند ادامهٔ همین اقتصاد از خود بیگانه است. اما دلایلی که من



به خاطر آن سوسیالیست هستم و حاضرم به خاطرش جانم را هم بدهم، جدا از این‌ها است. نمی‌خواهم شما را هم در اعتماد به این دلایل، به شکلی نمایشی شریک کنم. در واقع نقطه عزیمت همه ما از یک اصل بدیهی است، چه اثبات‌گراها و چه تصرف‌گراها. تنها اختلافمان این است که «ایمان دار»ها به اصول بدیهی خود واقفند. بقیه چون این وقوف را ندارند، به جزم‌گرایی کشیده می‌شوند.

● شما درباره جزم‌گرایی، به دنبال عضویتان در حزب

کمونیست، آن هم در استالینی‌ترین دوره‌ها، چیزهایی می‌دانید؟...
□ بله، دقیقاً همین‌طور است. اگر می‌توانم ایمان را بفهمم، به خاطر این است که خود، «جزم‌گرایی» را گذرانده‌ام. اگر آدم شکاکی بودم، نمی‌توانستم این گام را بردارم. نمی‌توان از شکاکیت به ایمان پا گذاشت. جزمیت و ایمان، وجه اشتراکی دارند که عبارت است از به کار بردن همه وزن زندگی خود، روی چیزی که به آن باور داریم.

● ولی مگر ایمان نیست که انسان را در برابر جزمیت، مصون

می‌کند؟

□ خطر در این است که ایمان به ظاهر، به صورت مذهب تغییر شکل بدهد. من مسیحیت را با شکلی که در لحظه‌ای از تاریخ به خود می‌گیرد هم، هویت نمی‌دانم، ایمان وسیله‌ای است برای نسبت بخشیدن به اشیاء، جزمی بودن، یعنی خود را مستقر و ثابت کردن در هستی به هر شکلی که هست، یک واقعیت مطلق و محتوم، در این حال است که «تفتیش عقاید» شروع به رشد می‌کند و می‌گویند اگر شما با من هم عقیده نباشید یا بیمارید که باید



به بیمارستان روانی بروید! یا مجرمید که در این حال جایتان یا در زندان است یا بر چوبهٔ دار. جزمیت؛ تفتیش عقاید را هم شامل می‌شود.

● شما خودتان هم یک مفتش عقاید خیلی آگاه بودید؟...

□ می‌توانستم باشم. این مبتنی بر اصلی بدیهی است. هیتلری بودن غیر منطقی نیست. نابودی جهان از راه اتمی هم غیر منطقی نیست. صحبت از منطق نیست، بلکه یک انتخاب بدوی است. می‌توان به خوبی یک نیهیلیست مطلق بود و به همهٔ این ویرانگری‌ها ارزش داد بستگی دارد به ادراکی که انسان برای خود درست می‌کند.

● آیا این وسوسه‌ای که سابقاً از جزمیت داشته‌اید، اینک برایتان

حکم یک حفاظ را ندارد؟

□ بیشتر از وسوسه بود. تاگردن در آن فرو رفته بودم..

● که همین حالا به شما کمک می‌کند تا خطرات ایمان را هم

بسنجید. اما دیگران، آن‌ها که می‌خواهید بر ایشان ایمان بدهید، این زمینهٔ گذشته را برای محافظت خود ندارند.

□ می‌دانید؛ ایمان چیزی نیست که هر وقت خواستید، مثل یک

موجودی صدایش کنید و به سراغتان بیاید آن‌چه من می‌توانم انجام دهم، احساس نسبی بودن همهٔ یقین‌هایم است. در جوانی شیفتهٔ این کلام «کارل بارت» حکیم پروتستان بودم که می‌گوید: «آن‌چه من دربارهٔ خدا می‌گویم، از زبان یک انسان درمی‌آید». آنچه خطرناک است، فرمان‌ها و دستوراتی است از قبیل شعارهای فاشیستی آلمانی که سرپوش تجاوزات فاشیم قرار می‌گرفت.



● شما از آیت الله خمینی در کتابتان خیلی تعریف کرده‌اید...؟

□ بله، من معتقدم که ما دین بزرگی به او داریم. اوست که نظام رشد سبک غربی را که نه تنها سنت‌های فرهنگی کشورش را ویران می‌کرد، بلکه خود کشور را به ورشکستگی کشانده بود، بی‌اعتبار عنوان کرد، نظامی که تنها برای اقلیت بسیار کوچکی از جمعیت، سودآور بود. شایستگی دیگر او در این است که ملتفت شد این بی‌اعتبار کردن، تنها در صورتی واقعی خواهد بود که از دیدگاه مذهبی اعمال شود.

● در مجموع، او مذهب خود را به صورت ایدئولوژی تغییر داد، و شما بدین خاطر، به او تهنیت گفته‌اید، در حالی که این؛ به قول و اصطلاح خود شما، جزمی‌تر از آن است که ایدئولوژی به صورت مذهب تغییر شکل داده شود، فی‌المثل ایدئولوژی مارکسیستی را آیت الله خمینی بدین وسیله توانسته است از ذوب نیروهای روحانی و غیر روحانی، یک اصل بنیادی به وجود آورد...

□ نه، او چند هفته پیش به کمیته‌ها دستور داد که از این پس در مسائلی که به دولت مربوط می‌شود، دخالت نکنند...

● آیت الله خمینی چیزهای دیگری هم گفته است.

□ ولی این یکی را تازه گفته است.. نه او سهم بزرگی دارد: اعتراض علیه مدل رشد غربی، نقش پیغمبرگونه‌اش... و بالاخره این‌که، به لطف او دیگر نمی‌توان روابط نیروها را همچون گذشته تحلیل کرد، دیگر تنها شمردن تعداد تفنگ‌ها و توپ‌ها کافی نیست. لنین هم از این نوع استدلال‌ها پرهیز می‌کرد و وقتی که تروتسکی به او می‌گفت شرایط عینی



برای انقلاب در روسیه جمع نشده است، او جواب می‌داد که عینیت‌ها به سهولت آدم را فرصت طلب می‌کند. در ایران ارتشی فوق‌مدرن وجود داشت که به عنوان پنجمین ارتش دنیا، همهٔ وسایل سرکوب، از شکنجه گرفته تا موشک در اختیارش بود و در مقابل آن، فقط ملتی بود با دست‌های خالی. بدین ترتیب، انقلاب ایران تا قبل از پیروزی و در دست گرفتن قدرت، انقلابی بود بی‌خشونت، بعد از آن، وقایعی روی داد که بعضی از آنها شاید نامطبوع باشند، حرف از پانصد اعدام زده می‌شود که زیاد است، اما من در تاریخ، انقلابی را نمی‌شناسم که با بهایی بدین کمی صورت گرفته باشد...

● در آغاز کتاب شما حماسهٔ تکان‌دهنده‌ای در حمایت از زنان وجود دارد. این جانبداری را با جانبداری از رهبری انقلاب ایران چگونه توجیه می‌کنید؟

□ اشتباه است اگر بخواهید فرهنگ‌های دیگر را با عینک فرهنگ غربی سیاه کنید، چادر؛ مسألهٔ زنان ایرانی است، هنگام جنگ الجزایر، بسیاری از زنان به عنوان اعتراض علیه غرب، چادر به سر می‌کردند. مسألهٔ تحمیل چادر به زن فرانسوی پیش نیامده است. از طرف دیگر در ایران هم کسی را مجبور به داشتن چادر نکرده‌اند، فقط توصیه کرده‌اند و گفته‌اند که زنان باید پوشش نجیبانه‌ای داشته باشند. بسته به نقاط و فرهنگ‌های مختلف، ممکن است این پوشش چیز دیگری هم باشد.

وقتی شاهپور بختیار می‌گوید: «جای ملاها در مسجد است»، در حقیقت یک فرمان دورهٔ ناپلئون سوم را به زمان حال انتقال داده است. از دیدگاه اسلامی که قرآن در آن شیوهٔ زندگی را دیکته می‌کند،



این حرف نمی تواند معنایی داشته باشد. انسان یک کلیت است نمی توان او را قطعه قطعه کرد و یک قطعه را به جنبه روحانی و قطعه دیگر را به جنبه مادی آن اختصاص داد. این چیزی است که من آن را وارد کردن بُعد تصعیدی در زندگی سیاسی و اقتصادی می نامم.

● وارد کردن این بعد در فرانسه ۱۹۸۱ دقیقاً چه معنی می دهد؟

□ نخست موضع گرفتن در خارج از چهار حزب بزرگی که علی رغم اختلافات ظاهری، همه با هم مخرج مشترک دارند. همه در مورد ادراکشان از رشد که بر افزایش بی انتهای تولید و مصرف قرار دارد، متفق القولند. با این توجه که دست راستی ها بیشتر روی تولید تکیه می کنند و دست چپی ها روی توزیع. اما اصول در مورد همه شان یکی است. به علاوه همگی در مورد ضرورت تسلیحات اتمی اتفاق نظر دارند، حتی حزب کمونیست!

● روابط شما با ژرژ مارشه (دبیرکل حزب کمونیست فرانسه) از

وقتی که از حزب خارج شدید، بهتر شده است؟

□ من او را از آن موقع تا به حال فقط دو بار دیده ام. نسبت به حزب کمونیست حالت تهاجمی ندارم، اما ضمناً نمی خواهم دوباره به آن بیوندم. از نظر من، احزاب، در حال حاضر سازمان هایی هستند که زمان از آن ها پیشی گرفته است. در قرن هیجدهم و نوزدهم پیشرفته و مترقی بودند، اما امروز تنها ماشین هایی هستند برای باد کردن برنامه های گروهی به عنوان: رهبران حزب...^۱

۱. هفته نامه بعثت، چاپ حوزه علمیه قم، سال اول، شماره ۱، مورخ ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۸.

۴

مفهوم جمهوری اسلامی چیست؟

راز پیروزی انقلاب

اشاره

در اسفند ماه ۱۳۵۸ و فروردین ۱۳۵۹، مقاله ترجمه شده‌ای از روزه گارودی درباره راز پیروزی انقلاب و اهداف جمهوری اسلامی ایران در «بعثت» که زیر نظر اینجانب در «قم» منتشر می‌گردید، نقل شد که دارای عمق فلسفی بالایی بود. متأسفانه در آن نشریه، علی‌رغم دقت در حد وسواس، نام مترجم محترم این مقاله، که به ظاهر فصلی از یک کتاب گارودی را ترجمه کرده، ذکر نشده است. اینک ضمن نقل آن مقاله ارزشمند، به مناسبت درگذشت و بزرگداشت گارودی، انتظار دارد که اگر دوستان، نام مترجم آن مقال را می‌دانند، تذکر دهند تا در چاپ بعدی، اصلاح و جبران شود.

سید هادی خسروشاهی

مفهوم جمهوری اسلامی

نظرخواهی دربارهٔ جمهوری اسلامی که توسط آیت الله خمینی در ایران پیشنهاد گردید، در جهان مسئلهٔ دوگانه‌ای را مطرح ساخت: اول تأویل و تفسیر حادثه‌ای که در ایران رخ داد و سپس چشم‌اندازی که آشکار می‌شود: جمهوری اسلامی چگونه خواهد بود؟ آیا جامعهٔ اسلامی می‌تواند به وجود آید یا «یک سوسیالیسم اسلامی» خواهد شد.

با قضاوت در اظهارنظرهای کتبی و شفاهی و تفسیرهای به عمل آمده در غرب، دیده می‌شود که همه در یک مسئله وجه مشترک دارند: از اهمیت موضوع می‌کاهند، خصوصیت انقلاب ایران را نمی‌دانند و کوشش می‌کنند که آن را از مقولات سیاسی کلاسیک غرب معرفی نمایند که قطعی‌ترین طریقه‌ای است برای درک این انقلاب.

مثلاً مفاهیم «راست» یا «چپ» در رابطه با حقیقت این انقلاب چه معنایی دارند؟

نخست خواستند که این انقلاب را از خارج و در روابط قدرت‌ها در مقیاس بین‌المللی تجزیه و تحلیل نمایند: آیا نهضت متمایل به شوروی است یا آمریکایی می‌باشد؟ هر دو فرضیه کاملاً غیر معقول و احمقانه است:



چطور می توان تصور نمود که اتا زونی پشتیبان قدرت شاه با چهل هزار نفر مشاور نظامی و تهیه و سالیلی که برایش مجهزترین ارتش های دنیا را فراهم می نمود، یک دفعه به جنون ناپایدار نمودن رژیم و اضافه بر آن ناثباتی آسیای میانه مبتلا بشود و قدرتی را که امکان مداخله، جهت برقراری نظم در تمام منطقه خلیج فارس را داشت و در آن جا بزرگ ترین مجتمع معادن نفتی قرار دارد که اتا زونی مشتری پر طمطراق و سربراهش می باشد، از دست بدهد؟ و همین طور چگونه می توان باور نمود که اتحاد شوروی با دو هزار کیلومتر سرحد مشترک با ایران، در آن طرف مرزها، با امت های مسلمان و رشد جمعیت متزاید آنها (که به زودی ثلث جمعیت شوروی را تشکیل خواهند داد) که هنوز علناً به اسلام وفادار می باشد، خطری جنون آمیز به وجود آورد و نهضتی توده ای و مذهبی مخالف سرسخت «تئوری خدا ناپرست» خود را به راه اندازد تئوری که «مذهب دولت» را در اتحاد جماهیر شوروی تشکیل می دهد، و مانند مذاهب دولتی، نقش ایدئولوژیکی اش تقدس بخشیدن به قدرت است؟ سرایت چنین کیفیتی برای وقوع انفجار سیستم شوروی، خطر واقعی بزرگی می باشد.

برخی دیگر خواسته اند با افکار مارکسیستی صاف و ساده ای، نهضت را کوچک و حقیر جلوه دهند و تضادهای اقتصادی رژیم شاه را علل بروز این حادثه می دانند. بدون شک چنین تضادهای واقعی و عمیقی وجود داشته است: تسلیحات نظامی قوی قسمت مهمی از بودجه دولت را می بلعید، صنعتی بی بندوبار البته نه بر اساس احتیاجات مردم، بلکه برحسب توقعات مؤسسات چندملیتی که در آن کشور ارباب مطلق



به‌شمار می‌آمدند، درست شده بود. ائتلاف وسیع درآمد نفتی نه برای تدارک درازمدت سازندگی کشور و ضرورت‌های اجتماعی، بلکه برای اشتهای ۵ یا ۱۰ درصد جمعیت (محتکرین و همدستان چند ملیتی‌ها)، بزرگ کردن دیوانه‌وار شهرها با خراب کردن روستاها و از بین بردن کشاورزی و پیشه‌وری همراه با محرومیت و تنگ‌دستی کشاورزان و اکتفا نمودن به واردات اجناس و فرآورده‌های لوکس خارجی صورت می‌گرفت، به طوری که درآمدهای نفتی تکافوی خریدهای خارجی را نمی‌کرد و حتی با تمام این هزینه‌ها در اثر متروک شدن کشاورزی و از بین رفتن دستگاه‌های تولیدی داخلی، بعضی مواد غذایی نایاب می‌شد، بالاخره فساد محیط دربار و صاحبان امتیازات تجارت خارجی از هر حد قابل تصویری درگذشت. تمام این مراتب تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مردم را علیه رژیم شاه برانگیخت.

اما با وصف همهٔ این مسائل و بالاتر از این مراتب، آنچه اساساً مورد اعتراض قرار گرفت، نمونهٔ رشدی بود که از خارج وارد شده بود (نباید با پیشرفت اشتباه نمود)، از اتازونی، از ژاپن، از غرب، به‌طور کلی تودهٔ مردم به مظاهر چنین نمونه‌ای حمله‌ور شدند، به کاباره‌ها یا سینماهایی که نمایشگر احمقانه‌ترین تولیدات غرب بودند.

در حقیقت، تمام این انحرافات اقتصادی به شدت یافتن نارضایتی‌ها کمک کردند، ولی شعلهٔ بزرگ، مأخذی دیگر داشت: چند واقعه نشان می‌دهد که حرکت از طرف قربانیان بسیار بارز سیستم (مانند کشاورزان) برنخاست و نهضت از «شورش کشاورزان» شروع نشد، بلکه از محیط



شهرنشینی آغاز گردید ولی به شکل مبارزه طبقاتی بر علیه اشرافیت یا بورژوازی بزرگ درنیامد. به غیر از فاسدترین ها و سازش کارترین ها که به آمریکا و سوئیس یا فرانسه فرار کردند، آن‌هایی که به نحوی از سیستم استفاده می نمودند، در میان مردم ماندند و بر علیه آنان به عنوان یک طبقه، سرکوبی صورت نگرفت. فقط قلع و قمع نسبت به شکنجه گران پلیس شاه انجام شد و برخلاف انقلاب فرانسه، شکاری بیش از این حد به وقوع نپیوست.

می توانم شهادت بدهم که در زمان مسافرتم به تهران، در خانواده‌ای که متعلق به قشر ممتاز اشرافی بود، پذیرایی شدم. خانم صاحب خانه، مریم راهنما، بدون توجه به مخاطراتی که از لحاظ موقعیت اجتماعی و دوستی اش با همسر شاه قابل تصور بود، از مسافرت خارج برگشته بود تا بدون قید و شرط در کشور منقلب از انقلاب اسلامی اش خدمت نماید. و این نمونه، یک حالت استثنایی و منحصر به فردی نبود. اما اگر برای بی اعتبار کردن رژیم جدید هیاهو و جنجالی بپا کرده اند که قتل عام‌هایی را بقبولانند، بایستی در نظر گرفت که: پس از چهل سال دیکتاتوری و شکنجه و آزار - و اعدام بی گناهان - جمعاً و کلاً سیصد نفر اعدام یا کشته شده اند. چه انقلابی کمتر از این مقدار قربانی داشته است؟ با خواندن مطبوعات خودمان گاهی به یاد ادعای دولت ورسای می افتم (دولت فرانسه پس از شکست از آلمان‌ها در ۱۸۷۱ به ورسای منتقل گردید) که کمون پاریس ۷۰ نفر از گروگان‌ها را به قتل رسانده بود و دولت ورسای این مطلب را برای تحریک مردم علیه کمون پاریس عنوان می کرد



در حالی که نیروهای دولتی ورسای در آن هفتهٔ خونین، هفتاد هزار نفر از شورشی‌ها و اسراء را به قتل رسانید.

آیا ما فرانسوی‌ها فراموش کرده‌ایم که افشاگری‌ها و خبرچینی‌های «همدستان» به چه قیمتی تمام شد و چه قدر وطن پرستان را برای مرگ به نازی‌ها تسلیم کردند و بعد، تصفیه حساب‌ها حتی در زمان طلایی «آزادیمان» به چه میزان بود؟

موضوع این است که نمی‌توان انقلاب ایران را با دلایل و جهات اقتصادی و یا با رقابت‌ها و تضادهای طبقاتی ناشی از مسائل اقتصادی کوچک جلوه داد. و به علاوه نمی‌توان از لحاظ ترکیب سیاسی از اهمیت این نهضت کاست.

راست است که در مدتی طولانی از یک طرف حزب کمونیست ایران (توده) و از طرف دیگر جمعیت‌های لیبرال سرکوب شدند و بدین نحو آن‌ها را از کادرها و مبارزین و امکان اظهار عقیده و بیان محروم نموده بودند، در حالی که در مساجد، به ترتیبی امکان تبلور مخالفین رژیم باقی مانده بود. این موضوع نیز محقق است: با سرکوب نمودن مخالفین سیاسی و آزادی نسبی مخالفین مذهبی، «خلاء سیاسی» حقیقی به وجود آمده بود. ولی نمی‌توان این تجهیز میلیون‌ها مرد و زن را که از نمایشات و اقدامات پلیسی و نظامی ارتشی که واجد کلیهٔ وسایل مدرن قتل عام بود، مرعوب نمی‌شدند، مردمی که کشته‌های بسیار می‌دادند، فقط با موضوع «خلاء سیاسی» و سیاسی شدن تعلیماتی که جمعه‌ها در مساجد داده می‌شد، توجیه نمود.

من این جملات را موقعی می‌نویسم که تازه مردم ایران



جمهوری اسلامی را انتخاب نموده‌اند و هنوز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که چه چیزی از آن حاصل خواهد شد ولی در مقابل، می‌توان مشخص کرد که خصوصیات مخصوص این انقلاب ایرانی از چه قرار باشد:

نخستین نمونه

۱- این اولین انقلاب در تاریخ بشر است که بر علیه مسطوره و نمونه رشد متوجه می‌باشد، و بخصوص بر ضد نمونه غربی رشد. از تمام دلایل اقتصادی و سیاسی که ممکن است ایرانی‌ها را به شورش وادار کرده باشد، مهم‌ترین علل این است که آنان برای این بپاخاسته‌اند که خودشان باشند، و پیشرفت آینده‌شان هم جوابگوی احتیاجات حقیقی توده‌ها باشد و از تاریخ و فرهنگ خودشان سرچشمه بگیرد که در طول چهارده قرن عمیقاً اسلامی شده است.

مدل غربی

۲- این قیام بر علیه مدل غربی رشد و به نام بینش مذهبی جهانی انجام گرفته است. چندین بار تذکر داده‌ایم که مسئله رشد در جهان فقط مسئله اقتصادی و سیاسی نبوده، بلکه مسئله‌ای مذهبی هم بوده است. زیرا آن‌چه اساساً مورد بحث قرار می‌گیرد، مفهوم و هدف زندگی است. لذا نباید متعجب شد که در عصر ما - نه فقط در ایران - مذهبی‌ها بیشتر از سیاسیون مردم را تجهیز می‌نمایند. محققاً وضع ایران از این بابت استثنایی است، حتی در بین کشورهای اسلامی: در ایران شیعی مذهب، با تفاوت با اسلام سنی،



امام یعنی کسی که تمام مؤمنین را هدایت می‌کند «امامی غایب» است، هیچ نوع «حکومت روحانی» نمی‌تواند وجود داشته باشد (یعنی صحبت از «شاه در نظام الهی» قابل قبول نیست) و نیز قدرت روحانی برای هیئتی مذهبی یک خلیفه یا شخص معینی ثابت نیست. بدین طریق مفهوم «امام غایب» متضمن مباحثهٔ سیاسی دائمی است.

فرد یا سازمانی نمی‌تواند بین انسان و خداوند حائل و واسطه قرارگیرد و در نتیجه هرکس حق مشارکت در ادارهٔ جامعه را دارد و مذهب شیعه بدین طریق نقش «ضد قدرت» را ایفا می‌کند.

بدین مناسبت شاه با میل و رغبت، خاطره‌های امپراطوری ایران را زنده می‌کرد (جشن سلطنت تام الاختیار کوروش بزرگ را در تخت جمشید به‌خاطر داریم و شاه می‌خواست وارث آن قدرت غیر محدود باشد) ولی با یادآوری پیوستهٔ امپراطوری، بیهوده سعی می‌شد چهارده قرن اسلام را که عقیده و رسوم بلافاصله و مردمی ایران است، نادیده بگیرند. این رسوم و آیین، مردمی است زیرا اسلامی که با نیروی خود در ایران برقرار می‌شود، نظریات روشنفکرانه‌ای در باب اسلامی «فلسفهٔ باقی شده» بر مبنای فلسفهٔ یونان و یا «متجدد شده» بر اساس «آزادیخواهی مذهبی» قرن نوزدهم نیست، بلکه اسلامی است «پایه‌گذاری شده» فقط بر اساس قرآن، بر رابطهٔ ساده و محکمی که بین خداوند و انسان ایجاد می‌نماید. این چنین خاصیت مردمی است که نیروی عظیم را بر می‌انگیزاند.



سومین خصیصه

۳- این نیرو سومین خصیصه انقلاب ایران را تشکیل می‌دهد. لنین نه فقط به شدت، اهمیت شرایط «عینی» انقلاب را گوشزد می‌نمود، بلکه شرایط «ذهنی» انقلاب را هم مهم می‌دانست، شرایطی که از روابط نیروهای اقتصادی، پلیسی یا نظامی به وجود نمی‌آیند، بلکه از وجدان مردم سرچشمه می‌گیرند، از امیدشان یا از خشمشان، از عقایدشان یا از بینش سیاسی یا فرهنگی و بالاخره از ایمانشان، البته هرگز این عامل «ذهنی» نقش مهم‌تری از آن‌چه در ایران داشته، در جای دیگر بازی ننموده است و دیگر نمی‌توان در تجزیه و تحلیل روابط نیروها، همان‌گونه که تا حال عادت بر آن جاری بوده است، برای شرایط «عینی» اهمیت ترجیحی قائل شد چه برسد به اهمیت انحصاری. در مقابل پنجمین ارتش جهان، میلیون‌ها مرد و زن، با دست خالی، تظاهرات خود را گسترش دادند، تظاهراتی بدون خشونت (فقط از طرف مقابل یعنی قدرت حاکمه خشونت اعمال می‌شد) و آن‌ها پیروز بیرون آمدند. و بدین سان به ما یاد دادند، تا هرگز از یاد نبریم، که اسلحه را انسان‌ها به کار می‌اندازند و نیروها را با تعداد مسلسل‌ها، توپ‌ها، هواپیماها و ارباب‌های جنگی نمی‌توان اندازه‌گیری نمود، به شرط آن‌که در مقابل آن قدرت نظامی، سازمانی سیاسی وجود نداشته باشد که فقط قدرتش را با تعداد افراد مبارز و وسایل انتشار ایدئولوژی خود برآورد نماید، بلکه یک ملت و یک ایمان را مبنای قدرت خود بدانند. این ایمان در آخرین بررسی، بزرگ‌ترین نیروی «ذهنی» شناخته می‌شود و بالاتر از قدرت «عینی» می‌باشد.



آیا انقلابیون غربی، یا آن‌هایی که چنین ادعایی را دارند، به این درس عالی انقلاب ایرانی خواهند اندیشید؟ یا این‌که آن را با معمولی‌ترین مقیاس استراتژی خود خواهند سنجید؟ بعضی‌ها خیال می‌کنند که «انقلاب در نوک تفنگ است»، در حالی که غالب تفنگ‌ها در دست جبارانی است که در کنار خود توده‌های مردم و ایمانشان را ندارند، برخی که موقع شناسند و از نیروی «عینی» متأثر می‌باشند، چون در حساب روابط قوا هرگز عامل «ایمان» را وارد نمی‌کنند، باکوری غیر قابل‌علاجی پیوسته آن را «انعکاس ایدئولوژیکی» ساده‌ای از واقعیت «عینی» می‌پندارند!

... (نویسنده پس از بررسی حوادثی که انقلاب اکتبر دربارهٔ ملل مسلمان روسیه به وجود آورد و شرح اقدامات سلطان کالیف که بعداً به وسیلهٔ استالین محکوم و از بین رفت و بالاخره بررسی مواضع حزب بعث و مسائل مصر در زمان عبدالناصر و سوسیالیسم الجزایر به نتایج زیر می‌رسد):

بدین طریق از نظر اسلام، تعالی و امت، ایمان و سیاست از یکدیگر جدا نیستند و با هم عمل می‌کنند و از این لحاظ سوسیالیسم اسلامی می‌تواند راه نمونه‌ای را بگشاید: که فقط عبارت از این نیست که از پیشرفت تولید جلوگیری ننماید و طریقهٔ دیگری را برای تقسیم درآمد نسبت به کارزنده و نه «کارمرد» (سرمایه) تحقق بخشد، بلکه به علاوه، به مسئلهٔ هدف‌های زندگی و مفهوم تولید و مصرف انسانی نیز نظر دارد.

تعالی و ایمان به تعالی، کلید و راه‌گشای این «سوسیالیسم» و این



مفهوم جامعه کلی می باشد. نمی توان اقتصادی با چهره انسانی داشت اگر این اقتصاد در خدمت احتیاجات انسان به کار گرفته نشود، یعنی در خدمت ضرورت های مادی و معنوی که در ضمیر یک انسان آگاه به احدیت وجود دارد به کار گرفته نشود، و برعکس در صورتی که سود و بهره وری مطلقاً برای رشد و نمو مؤسسات ملی یا چندملیتی یا مربوط به دولت «کارفرما» - اقتصاد دولتی - در نظر گرفته شود، اقتصادی با چهره انسانی نخواهد بود.

قدرتی با چهره انسانی نمی تواند وجود پیدا کند اگر این قدرت مطلق العنان باشد و به امکان نظمی انسانی، یعنی الهی، ایمان نداشته باشد؛ نبایستی این قدرت بر اساس محصول نیرو و «عدالت» خشک باشد که هر نفر به نسبت محصول نیرویش بهره بردارد، مثلاً به برده، آن چه حق بردگان است، داده شود و به ارباب، آن چه حق اربابی است! به کارگر، آن چه حق اوست و به کارفرما حق کارفرمایی، چه این کارفرما یک نفر انسان باشد یا جامعه به طور کلی و یا دولت.

روابط با چهره انسانی بین مردم نمی تواند به وجود آید اگر «ملت» ها در استبداد و خودکامگی فرو روند و اگر قدرت نهایی شان در جهت هدف های عالی تر جامعه بشری نباشد که من بعد بایستی در مقابل نیروی تکنیک مخرب، مسئول زندگی و مرگ افراد جامعه باشند. اگر ملت ها به تعالی نرسند، آینده ای با چهره انسانی وجود نخواهد داشت، بلکه «تعالی در وحشت» و قیامتی با انفجار اتمی خواهیم داشت.



فریاد الله اکبر، خدایی بزرگ تر؛ بزرگ تر از تمام آنچه بشر می تواند، تحقق این فریاد است که سبب شد یک بار دیگر باز میلیون ها مرد و زن در ایران بر ضد ظلم و جور بپاخیزند، تمام طول تاریخ اسلام را در این فریاد درنور دیده است. مورخ فرانسوی یهودی الاصل به نام ماگزیم رودنس در کنفرانسی در دمشق در این باره اظهار داشت:

بارها و بارها از بلندای مناره های این شهر عربی، جاودانی صدای مؤذن را شنیده اید: الله اکبر! الله اکبر! به کرات خوانده یا شنیده اید که بلال حبشی اولین کسی بود که این فریاد را در شبه جزیرهٔ عربستان سر داد، روزی که دعوت پیامبر، آزار آزاردهندگان و اجحاف مرتجعین متصلب را قابل تحمل می ساخت، فریاد بلال بیا می بود، آهنگ شیپوری که ساعت مبارزه را بین عصری که خاتمه می یافت و دوره ای که آفتابش سر می زد، اعلام می داشت. به آنچه این فریاد به بار می آورد و به آنچه در عقب سر می گذاشت، فکر کنیم. آیا هر بار که انعکاس این پیام ناب را می شنوید به یاد می آورید که الله اکبر به زبان روشن چه مفهومی دارد: که رباخواران حریص مجازات شوند! که اموال غاصبین دزد ضبط گردد! که آن هایی که منافی را برای خود جمع آوری می کنند، بر اساس این منافع و درآمدها مالیات پردازند! که نام مردم محفوظ باشد! که برای زنان راه تربیت و ترقی گشوده گردد! که هرگونه فساد که نادانی به بار می آورد و اشتقاقی که جامعه را به تدریج می خورد، از بین برود! که به جست و جوی دانش بروند حتی اگر در چین باشد! که ستارگان آزادی به درآیند



و عصر مشورت آزاد (شورا) و حقیقت دموکراسی آغاز گردد!

از این تعالی، خطوط اصلی «امت مسلمان» ظاهر می شود:

۱. مفهوم قرآنی مالکیت:

بر اساس ایمانی که قرآن تعلیم می دهد، بر می آید که ثروت (همین طور هم قدرت) فقط متعلق به خداوند است. انسان ها را نمی توان جزو اداره کنندگان و یا دارندگان حق انتفاع دانست. نتایج اقتصادی و اجتماعی چنین بینش جهانی، بسیار است:

«آن چه در آسمان و زمین است، به خداوند تعلق دارد» (سوره ۵۳ آیه ۳۱). مالکیت؛ امانتی است در دست تمامی امت و جامعه، نه تنها جامعه فعلی، بلکه به امت آینده هم مربوط است، بدون آن که قابل تقسیم باشد. بنابراین حق مالکیت، به مفهوم قرآنی اش محدود است، هر مالکیت خصوصی، اگر قسمتی از امت و جامعه وسیله زندگی آراسته ای را نداشته باشد، اساس مشروعیت خود را از دست می دهد.

هانری لائوست در اثر خود تحت عنوان «مطالعه در دکترین اجتماعی

و سیاسی ابن تیمیه» اظهار می دارد که:

«دکترین ابن فقیه کلاسیک اسلام می تواند به آن جا برسد که هر نوع ضبط اموال و ثروت و دارایی اشخاص را به عنوان این که بایستی به خداوند مسترد گردد چون به او تعلق دارد، موجه می داند».

در واقع بر حسب نظریه فقهاء «مالکیت، مطلق و فردی نیست». حق مالکیت نمی تواند سد راه مقاصد عمومی و الهی بودن اموال بشود... خداوند به انسان ها نعماتی عطا فرموده است برای این که از این نعمات، با



شرایط هستی مخصوص به خود، وسیله‌ای برای پرستش و نیایش او بگویند لذا اسلام؛ مالکیت را تجویز نمی‌کند مگر وقتی که حداقل آسایش برای هر فرد تأمین شده باشد. از نظر اقتصادی و اجتماعی این مفهوم قرآنی مالکیت، نقطهٔ مقابل مفهوم رومی و عربی و بورژوازی می‌باشد که مالکیت را به عنوان حقی برای استفاده و سوء استفاده اموال تعریف می‌نمایند.

در عرف اسلامی، مالکیت عبارت است از عمل اجتماعی: استفاده از مالکیت، همیشه تابع هدف‌های عالی‌تری است تا مقاصد فردی. بخصوص رباخواری حرام است در حالی که شرکت‌های سرمایه‌داری ما حصار شده از افزایش دائمی بهرهٔ پول می‌باشند.

دکتر محمد حمید الله اظهار می‌دارد که:

بیش از یک قرن است که شخص عارفی در حیدرآباد به نام سید محمد عمر، مؤسسه‌ای را که هنوز هم وجود دارد، تأسیس نموده است که افراد جامعه به عنوان خیرات و صدقات برای کمک به اهالی، مبلغی می‌پردازند و بی‌جای آن که به محتاجان مجاناً وجهی بپردازد، به آنان قرض می‌دهد ولی بدون بهره. هر سال بر سرمایه افزوده می‌شود و استرداد قروض باعث می‌شود به دیگران هم وام داده شود وقتی نهضت شرکت‌های تعاونی از اروپا در اوایل این قرن به حیدرآباد رسید، مسلمانان امکاناتی را که این نهضت فراهم می‌آورد و در اروپا شناخته نشده بود، دریافتند و شرکت‌های تعاونی وام بدون بهره بر اساس تعالیم قرآن تأسیس نمودند.



۲. مفهوم قرآنی مسئولیت مشترک و امت:

«عبادت؛ عبارت از این نیست که صورت خود را به سمت مغرب یا مشرق برگردانید. انسان خوب کسی است که به خدا ایمان دارد... کسی است که به خاطر عشق به خداوند، اموال خود را به اقربا، به ایتام، به فقرا، به مسافرین و برای بازخرید اسرا می دهد» (سوره دوم آیه ۷۷) در نظر بگیریم که مسئله تأمین اجتماعی در فرانسه در اواسط قرن بیستم برقرار شد در حالی که در قرن هفتم (میلادی)، در قرآن تحت نام زکات و وقف عنوان گردیده است و قرآن زکات را در کنار نماز یکی از اصول اصلی می داند.

۳. مفهوم قرآنی قدرت که در چند اصل زیر خلاصه می شود:

- قدرت منحصرأ تعلق به خداوند دارد.

- نمایندگی ملت و مشارکتش در تصمیمات، بایستی بر طبق اصول

اسلامی باشد.

- حکومت؛ اجراکننده خواست خداوند است که به وسیله امت تعبیر و

بیان می شود.

اصول دموکراتیک، لزوم مشورت عامه (شورا) و مشارکت مردم در حل و فصل و در اجرای تصمیمات به وضوح و صریحاً در قرآن آمده است: «مردم در امور عمومی خود با مشورت تصمیم بگیرند» (سوره ۴۲ آیه ۳۷) بدین طریق بین مردم و مدیران، یک «قرارداد اجتماعی» منعقد می شود. مردم که با مشورت، مدیر یا پیشوایی را انتخاب کرده اند، مکلف به اطاعت از او نمی باشند مگر در صورتی که پیشوا بر طبق منافع عمومی



و اصول اسلامی و عدل اجتماعی حکومت نماید. هر لحظه می‌توان پیشوا و مدیر را معزول نمود. تصور سلطنتی که موهبتی الهی باشد و حتی سلطنت موروثی، خلاف اصول اسلامی است.

بایستی یکبار دیگر تذکر دهم که قرآن، رژیم اجتماعی و سیاسی مشخصی را ارائه نمی‌دهد، بلکه اصول کلی را معین می‌نماید که بایستی هر رژیمی که خود را اسلامی می‌داند، آن اصول را مراعات نماید.

قانون اساسی الجزایر در سال ۱۹۷۶ تأکید می‌نماید که قواعد اداری، اصولی غیر قابل تغییر نمی‌باشند و سوسیالیسم نه تنها بر اساس دکترین وارداتی غرب می‌تواند به وجود آید، بلکه به صورت نهضتی سازمانی می‌تواند باشد که از ایمان بسیار عمیق اسلام الهام و نیرو می‌گیرد.

اسلام و مسیحیت، اصولی را مقرر داشته‌اند که امروز می‌توانند و باید بتوانند الهام‌بخش کوشش در جهت سازندگی یک دموکراسی و یک سوسیالیسمی با چهرهٔ انسانی، یعنی الهی باشند.^۱

۱. هفته‌نامهٔ بعثت، نشریه مرکز بررسی‌های اسلامی - قم، سال اول، شماره‌های اول و سوم، اسفند ۱۳۵۸.



سید جمال الدین

و:

انحطاط تمدن و نوگرایی اسلامی

اشاره

روژه گارودی «Rogeh Garudy» فیلسوف و سیاستمدار مشهور معاصر فرانسوی در سال ۱۹۱۳ میلادی در شهر «مارسی» به دنیا آمد و پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشگاه شد... او به علت علاقه شدید به فلسفه، گرایش خاصی به فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک یافت و آن‌گاه عضویت حزب کمونیست فرانسه را پذیرفت و به علت کثرت فعالیت فکری - فرهنگی مارکسیستی، به عضویت کمیته مرکزی و سپس دفتر سیاسی حزب کمونیست فرانسه درآمد... وی سپس مسئول مرکز مطالعات و پژوهش‌های مارکسیسم گردید و در این دوران با گرایش‌های گوناگون مذهبی آشنا شد و به مذهب گروید... و چون مرحله تکاملی خواسته‌های روحی خود را در اسلام یافت، سرانجام به‌طور رسمی و علنی اسلام را به عنوان مذهب تکامل پذیرفت و مسلمان گردید و نام خود را «رجاء گارودی» گذاشت.

گارودی گهگاهی درباره پاره‌ای مسائل، اظهار نظرهایی کرده است که ارتجاع غرب و عرب چماق تکفیر بر ضد او بلند کرده‌اند. او آخرین بار از سوی صهیونیست‌ها به علت تألیف و نشر کتابی درباره



«اسطوره‌های اسرائیل» دچار مشکلاتی گردید و به خاطر نشر آن در دادگاهی محکوم به یک سال زندان شد!...

روژه‌گارودی ده‌ها کتاب و صدها مقاله تألیف کرده است که از آن میان کتاب‌های «هشدار به زندگان»، «در شناخت هگل»، «میراث سوم» «اسطوره‌های اسرائیل» «خیانت یک ارتداد» و... به فارسی ترجمه شده است.

... او در آخرین سفر خود به ایران، در کنگرهٔ جهانی بزرگداشت سید جمال‌الدین اسدآبادی شرکت کرد و مقاله‌ای ارائه نمود که ترجمهٔ آن در مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» شماره ۲۳ و ۲۴ مورخ ۱۳۷۶ چاپ شد و اینک به تناسب موضوع، در این کتاب نقل می‌شود.

سید هادی خسروشاهی

قم: ۹۱/۷/۲۰

پیام

انطباق پیام آن مصلح بزرگ با واقعیت‌های عصر حاضر از مباحث اساسی است که در دو مقوله ذیل می‌توان به آن پرداخت:

۱. انحطاط تمدن غرب

۲. ایجاد «مدرنیته یا نوگرایی» که اسلامی باشد نه غربی.

این نوگرایی بر سه اصل بدیهی زیر استوار است:

الف - اصل «لیبرالیسم»، که مروج آن «آدام اسمیت» است. براساس این نظریه «هرگاه افراد جامعه‌ای در پی منفعت شخصی و خودخواهانه‌ای باشند، نفع کلی جامعه نیز برآورده خواهد شد.»

امروز ما پس از دو قرن تجربه کاملاً دریافته‌ایم که این ادعای اساسی است. زیرا «آزادی» که دست قدرتمندان را در سرکوب ضعیفان بازگذاشته است، به وضعیتی منتهی شده که شاهد افزایش روزافزون ثروت در دست یک قشر اقلیت و فقر روزافزون اکثریت مردم هستیم.

روابطی که توسط «لیبرالیسم» میان شمال و جنوب ایجاد شده، نمونه‌ای آشکار از این واقعیت است. ۲۰ درصد از غنی‌ترین کشورها ۸۳ درصد از ثروت‌های زمین را به خود اختصاص داده‌اند و ۸۰ درصد که



فقیرترین آن‌ها به شمار می‌روند، تنها از ۴/۱ درصد نعمت‌های طبیعی برخوردارند.

ب - اصل دوم، نظریه دکارت است. «طبیعت را مقهور خود ساختن» یعنی بینشی که بر اساس آن، علم؛ امکان تسلط ما را بر طبیعت ممکن می‌سازد (و بالطبع بر انسان) و این امر با در اختیار قرار دادن امکانات هرچه قوی‌تر صورت می‌گیرد، بدون این‌که درباره هدف‌ها، مقاصد و نیز مفهوم تصرف این غنایم سؤالی شود.

امروز نه تنها انسان به «حاکم و مالک» طبیعت تبدیل نشده است، بلکه او تنها می‌تواند طبیعت را از بین ببرد، چه از طریق جنگ و چه به واسطه فقر و فلاکت.

ج - عامل سوم، که من آن را عامل «فست» می‌نامم، چنین است: «انسان باید جانشین خدا در اداره دنیا شود». خداوند همان‌طور که قرآن بدان اشاره دارد، دنیا را بی‌هدف به وجود نیاورده است، اما آن‌چه انسان پس از پانصد سال استعمار و پنجاه سال تسلط بر «صندوق بین‌المللی پول»، «بانک جهانی» و «سازمان تجارت بین‌المللی» از دنیا ساخته، خلاف این ادعا است.

بدین ترتیب مذهبی جدید پا به عرصه وجود گذاشته است که جرأت بیان نام خود را ندارد و آن «دین بازاری» یا پرستش پول است که در این مذهب، انسان تنها نقش تولیدکننده و مصرف‌کننده را دارد و محرک آن نیز، فقط نفع شخصی است، یعنی درست خلاف تربیت انسان متدین، خواه مسلمان باشد یا مسیحی و یا هندو مسلک.



سید جمال الدین نه تنها نگرشی که «نوگرایی و تجدد» را همان «غرب‌گرایی» می‌پندارد، نادرست دانست و آن را طرد کرد، بلکه بازگشت اسلام به گذشته خویش را نیز نفی می‌کند. به نظر وی راه‌هایی جز تقلید از غرب یا تقلید از گذشته وجود دارد.

راه غربی به بن‌بست می‌انجامد. شیوه اسلامی هم نباید به رسوم پیشین بسنده کند و به تکرار فرمول‌های قانوندان‌های بزرگی پردازد که مشکلات عصر خود را هم حل نکرده‌اند. ما باید از روشی تقلید کنیم که عبارت است از وضع قوانین (فقه)، بر اساس قواعد و اصول ازلی و عالم‌گیر «شریعت»، به گونه‌ای که بتوان آن‌ها را در هر برهه از تاریخ به اجرا درآورد.

قرآن به ما می‌آموزد که «خدا پیوسته در حال خلق و آفرینش مجدد است» (سوره دهم، آیه چهارم) و این که در هر چیز جدیدی، نشانه‌ای از او وجود دارد (سوره چهارم، آیه نوزدهم). ما نمی‌توانیم در مقابل این آفرینش جدید و پیوسته، سکوت اختیار کرده و تصور کنیم که می‌توانیم مشکلات عصر خود را حل کنیم، آن هم با تکرار آن چه در طی قرن‌ها علمای محافظه‌کار بر ما تحمیل کرده‌اند. آن‌ها که درهای اجتهاد را به روی دیگران بسته‌اند و آن را در حصار خویش می‌پندارند. برای ایجاد یک «نوگرایی» که برگرفته از نوگرایی غربی نباشد، پیشنهاد اسدآبادی این است که به اسلام زنده بازگردیم تا بدین طریق و بر اساس اصول عالم‌گیر و ازلی «شریعت» یک «فقه» زنده ایجاد شود.

این «راه» (شریعت) بین تمام اقوامی که خداوند، پیامبران خود را



برای آن‌ها فرستاد مشترک و در برگیرنده تمام اصول اساسی است که خاص هر جامعه حقیقتاً انسانی می‌باشد، ولی پیکره یا اساسنامه قانون مالکیت، قوانین جزایی، ازدواج یا ارث، براساس مذاهب و پیشنهاد رسوم هر قوم تفاوت می‌کند، پس نمی‌تواند جزئی از «شریعت» باشد.

«شریعت» میان تمامی تمدن‌ها مشترک است و آن را با عباراتی مشابه در انجیل، تورات و قرآن می‌یابیم. شریعت سه اصل اساسی زیر را بیان می‌کند:

- مالک حقیقی خداوند است که این، خود خلاف مفهوم مالکیت در قانون رم باستان، قانون دوره ناپلئونی و نیز در تمامی جوامع سرمایه‌داری کنونی است.

- تنها خدا فرمان می‌دهد. اصلی که نه تنها حکومت روحانیون غربی را محکوم می‌کند، حکومتی که روحانیون در آن ادعا می‌کنند که به جای خداوند صحبت می‌کنند و فرمان می‌دهند، بلکه حکومت‌های ظالمانه و «احزاب منفرد» کنونی را نیز طرد می‌کند.

- تنها خداوند بر همه چیز آگاه است که این خود هرگونه «دگماتیسمی» را طرد می‌کند.

بدین ترتیب بر ویژگی اسلام تأکید می‌شود و این واقعیت عظیم را می‌نمایاند که اسلام واقعاً تنها مذهب عالم‌گیر است که پیامبران تمامی مذاهب، فرستادگان خدای واحدند. برای اولین و آخرین بار در تاریخ با مرگبارترین تفکرات مقابله شد: تفکر یک «قوم منتخب» که دستاویزی برای سودجویی‌ها و سلطه‌طلبی‌های تمامی ملی‌گرایان



و همه استعمارگران بوده است.

در پاسخ به ارنست رنان، اسدآبادی با قدرت، تفکر «قوم منتخب» (عاریت گرفته از یهودیان توسط مسیحیان) را محکوم می‌کند. بدین خاطر است که اسدآبادی تنها بیدارکننده اسلام نبود، بلکه تمامی محرومان جهان را نیز هوشیار کرد.

او طلایه دار انقلاب شما ایرانیان بود، انقلابی که هدفش تنها تغییر یک رژیم سیاسی، یا یک نظام اجتماعی ناعادلانه نبود، بلکه علیه یک تمدن منحط بود، تمدن ورشکسته غرب، که مشککش، نبودن عوامل انسانی و حضور خداست. تمدنی که تحت سلطه آمریکا می‌کوشد مذهب دروغین «توحید بازاری» را بر جهان حکم فرما سازد، مذهبی که سمبل آن دلار است و روی هر یک از اسکناس‌هایش جمله: «In God We Trust» (ما به خداوند ایمان داریم) درج شده و بسان کفر به پروردگار است.

ما افتخار می‌کنیم که جمال الدین اسدآبادی در طی اقامت خود در پاریس به سال ۱۸۸۴ میلادی سازمان وحدت اعراب به نام «العروة الوثقی» و روزنامه‌ای را با همین نام تأسیس و منتشر کرد و از همان شماره اول، وی تمامی مسلمانان را به اتحاد برای دفاع از مصر در مقابل استعمار انگلیس، دعوت کرد.

وی در هفتمین شماره روزنامه به این حقیقت اشاره می‌کند که: در اسلام هیچ‌گونه جبر و تفویضی وجود ندارد مگر حقیر شمردن مرگ و این که برخلاف آن چه ادعا می‌شود، اسلام؛ انسان را به خلاقیت و حضور در تمامی صحنه‌ها تشویق می‌کند.



در شمارهٔ ۱۰، وی از مسلمانان می‌خواهد تا علم ساختگی آن دسته از دانشمندان محافظه‌کاری را که طی قرن‌ها پایه‌ریزی شده است، قبول نکنند.

در شمارهٔ ۱۲، اتحاد میان حکمرانان محلی و قدرت‌های استعماری را افشا می‌کند.

در شمارهٔ ۱۴، بر ضرورت اتحاد میان شیعه و سنی تأکید می‌ورزد. در شمارهٔ ۱۷، ضمن بیان اصول ازلی شریعت و کاربرد آن‌ها در «فقهی» متفاوت در هر عصر و برای هر قوم، تمامی مسلمانان را دعوت می‌کند تا پویایی خلاق صدر اسلام و دوران شکوفایی آن را بیابند و سرمشق خود قرار دهند.

هیچ یک از این دعوت‌ها قدیمی نشده است و همه با مسائل کنونی ارتباط دارند. آن‌ها ما را به ساختن یک «نوگرایی» کاملاً اسلامی بدون هیچ تقلیدی از به اصطلاح نوگرایی غربی تشویق می‌کنند.

سید جمال‌الدین اسدآبادی در جایی می‌نویسد:

«تمامی این پیشرفت‌های علمی و فوایدی که تمدن غرب به ارمغان می‌آورد، جنگ‌ها و سختی‌هایی را در پی دارد. پیشرفت، تمدن و علمی که این چنین پایه‌ریزی شده، و این پیامدها را داشته باشد، وحشی‌گری و بی‌رحمی صرف است.»

وی برای رویارویی با همین مسأله بود که شیعه و سنی را به اتحاد دعوت می‌کرد.

امروز، آیندهٔ اسلام به اقداماتی بستگی دارد که با تکیه بر آن‌ها می‌توان



بار دیگر تمامی آن ابعاد را که در برهه‌هایی از زمان، موجب عظمت و شکوفایی اسلام شده بود، به مردم شناساند.

بُعد جهان‌شمولی اسلام از آن جهت است که خود را به برخی رسوم خاور نزدیک و یا باگذشته خویش محدود نساخته است، بلکه تمامی فرهنگ‌ها را می‌پذیرد و ارتباطی غنی میان غرب و شرق، مسیحیت و اسلام برقرار می‌کند.

بُعد تقدم عشق: که صوفیان بزرگ پارسی همچون رومی و عطار و آندلسی از ابن همسرا تا ابن عربی از آن دفاع کرده‌اند، همان‌گونه که ابوریحان بیرونی و محمد اقبال در مقابل تمامی قشریون و کلامیون خشک از آن دفاع کرده‌اند.

بُعد اجتماعی: جلوگیری از رقابت‌های ناسالم کاری و تجمع ثروت در یک قطب جامعه و تنگدستی در قطب دیگر.

بُعد انتقادی آن علیه اقدامات «حقوق‌دانانی» خرده‌گیر است که از خارج آمده، ادعای نگهبانی از رسوم و آیین صحیح دارند و تنها خود را مجریان تمام و کمال مذهب می‌دانند. در قرن آخر، محمد اقبال در کتاب «بازسازی اندیشه مذهبی اسلام» نشان داده است که تنها این تفکر انتقادی است که می‌تواند اسلام را از بیماری عمده آن که همانا خواندن متون مقدس با چشمان مردگان است، محفوظ بدارد.

مبارزه با مذهب دروغین «توحید بازاری» که جرأت بیان نام خود را ندارد، اما اصول خود مانند رقابت را دارد و همین‌طور نظریه پردازان خود



(اقتصاددان‌ها) و کشیش‌هایش (گروه کشورهای صنعتی غرب) موسوم به گروه ۷ و نیز صیادان سیاستمدار یا روزنامه‌نگار را دارا است. رویارویی با انواع اصول‌گرایان شورشی اما عاجز در مقابل نظام، چراکه می‌خواهند عقب عقب داخل آینده شوند بدون این‌که هیچ برنامهٔ خلاقانه ارائه کنند. بدین خاطر ما به «مذاهب آزادی‌بخش» که در دنیای غیر غربی و آمریکای لاتین ظاهر شده است و در آفریقای شمالی و آسیا توسعه می‌یابد، نیاز داریم.

اسلام نیز، به نوبهٔ خود، به نهضتی آزادی‌بخش نیاز دارد و بیش از همه، اروپایی که به بردهٔ ایالات متحده تبدیل شده و انحطاطش باعث استثمار آن شده است، به چنین پدیده‌ای نیاز دارد. پس همگی با هم با اعتقاد و فرهنگ‌هایی متفاوت، می‌توانیم سمفونی یک‌نوگرایی و تجدد واقعی و جهان‌شمول را خلق کنیم.



**یک دیدگاه درباره
انقلاب اسلامی ایران**

اشاره

سمیناری که اخیراً درباره «طرح تمدن‌های اسلامی و امام خمینی (ره)» در دمشق برگزار گردید، با استقبال بسیاری از روشنفکران و پژوهشگران جهان مواجه شد. در این سمینار دکتر حبیبی، معاون اول رئیس جمهوری ایران، شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان، سید محمدحسین فضل‌الله از لبنان، مجدی احمد حسین، رئیس هیأت تحریریه روزنامه الشعب از مصر، دکتر رفعت سید احمد و دکتر رمضان عبدالله، دبیرکل جنبش جهاد اسلامی فلسطین، دکتر صیام از جنبش حماس، و ابراهیم سید، نماینده پارلمان لبنان به نمایندگی از طرف حزب الله لبنان حضور داشتند.

در این سمینار قرار بود «روژه گارودی» متفکر فرانسوی نیز سخنانی ایراد کند، اما به دلیل بیماری قلبی، از حضور در این گردهمایی خودداری کرد. و متن کامل مقاله وی را، نماینده‌اش برای حضار قرائت کرد. پروفیسور گارودی در این مقاله توطئه‌های استکبار جهانی به رهبری آمریکا را علیه انقلاب اسلامی برشمرده و خاطر نشان ساخته است که امام خمینی انقلابی را در ایران به وجود آورد که در گذشته نظیر نداشته است.



او هم‌چنین در این مقاله به طرح‌های سلطه‌طلبانه آمریکا که با همکاری صهیونیسم برای جهانی ساختن اقتصاد بازار آزاد در دست اجرا است، حمله کرده و از تمامی کشورهای اسلامی و کشورهای جهان سوم خواسته است تا با ایجاد برنامه‌ای مشترک به مقابله با این توطئه پردازند.

فصلنامهٔ «تاریخ و فرهنگ معاصر»، شمارهٔ ۲۳ و ۲۴

نشریه مرکز بررسی‌های اسلامی - قم

انقلابی بی نظیر

انقلاب اسلامی که به رهبری امام خمینی (ره) در ایران به پیروزی رسید، مشابه آن در گذشته روی نداده است. در طول تاریخ، انقلاب‌هایی در نقاط مختلف جهان اتفاق افتاده است که هدف آنها، تنها تغییر نظام سیاسی خاصی بوده است و یا انقلاب‌های اجتماعی به وقوع پیوسته است که هدفشان برانگیختن محرومان و بینوایان علیه ثروتمندان بوده است و هم‌چنین انقلاب‌های ملی وجود داشته است که هدف از آنها، مقابله با استعمارگران غاصب بوده است.

اما انقلاب اسلامی، تمامی این انگیزه‌ها و یا اهداف را در خود جای داده است، این انقلاب در زمینه سیاسی، طاغوت شاهنشاهی را به زیر کشاند؛ در زمینه اجتماعی، به دنبال آزادی ملت‌های ستمدیده از زیر یوغ اولیگارشی مالی بوده است؛ در زمینه ملی نیز یکی از قدیمی‌ترین و زیباترین فرهنگ‌های جهان را بر فرهنگ ضد مال‌پرستی و دنیادوستی احیاء کرد، انقلاب اسلامی ایران دارای معانی و مفاهیم جدیدی است که تنها شامل تغییرات سیاسی و اجتماعی و یا تغییر سیاست‌های استعماری نمی‌باشد، بلکه مهم‌تر از آنها انقلاب اسلامی در تمدن و فرهنگ و



دیدگاه خاصی که در خصوص زندگی و جهان وجود داشت، تغییر ایجاد کرد.

ملت ایران به رهبری امام خمینی (ره) و باروش و منش اسلامی یعنی با خشوع در مقابل خدا که همان ایمان است، پیروز شد. انقلاب اسلامی با یادآوری این نکته به جهانیان که خداوند در روح آن‌ها دمیده است، آن‌ها را به الهام الهی متوجه ساخت. بدین علت، این انقلاب؛ کینه و دشمنی کسانی را برانگیخته است که زندگی و حیات را از معنا و مفهوم واقعی آن جدا می‌دانند و برای زندگی بشر هدفی معنوی و روحانی قائل نیستند، بلکه هدف از زندگی را رشد ثروت و ثروتمندان و افزایش بدبختی اکثریت می‌دانند و چیزی جز رواج فرهنگ مصرف را نمی‌خواهند. از این جاست که تلاش‌های هم‌پیمانان نیروهای نظام منقرض شده بدون هیچ‌گونه تأخیری در جهت ضدیت و مخالفت با ترقی و پیشرفت انسان جدید و مخالفت با دعوت الهی ادامه دارد. این طبیعی است که ما تمامی توطئه‌ها و دشمنی‌های بر ضد ایران را از سوی آمریکا و حامیان آن بدانیم.

اولین ائتلاف ضد ایرانی از طریق جنگ عراق علیه ایران آغاز شد، با تشویق و تحریک ایالت متحده تمامی امکانات مالی و نظامی از سراسر جهان برای خاموش ساختن شعلهٔ جدید ایمان که در میان تمامی ملت‌های جهان اسلام برافروخته شده بود، بسیج گردید، اما تلاش اول آمریکا به‌رغم تأیید استراتژیست‌ها که معتقد بودند در ماه‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی نه ارتش نیرومند و نه دولت منسجمی در ایران وجود دارد، ناکام ماند. آن‌ها فکر می‌کردند هران تنها چند هفته



پس از آغاز جنگ، سقوط خواهد کرد. همه در اشتباه بودند، زیرا طرح‌های آن‌ها فقط متکی به نیروی سلاح و امکانات نظامی بود و در محاسبات الکترونیک خود، برای ایمان ملت حسابی باز نکرده بودند.

پس از این شکست، آن‌ها به تجاوز در جبهه دیگری روی آوردند و ایران و سوریه را با مشت آهنین محاصره کردند، تهاجم رژیم صهیونیستی به لبنان که از حمایت و پشتیبانی آمریکا نیز برخوردار بود، گام بعدی آن‌ها بود. از میان ۵۶۷ هواپیمایی که اسرائیل در سال ۱۹۸۲ قبل از تجاوز به جنوب لبنان در اختیار داشت، ۴۵۷ فروند آن از سوی واشنگتن از طریق واگذاری وام و یا بخشش به رژیم صهیونیستی تهیه شده بود. یک سوم از بودجه نظامی اسرائیل در این سال مستقیماً از خزانه داری آمریکا تأمین شده بود. تجاوز جدید رژیم تل آویو در سال ۱۹۸۲، تنها به منظور اشغال اراضی لبنان که برخلاف تمامی قوانین بین‌المللی است، انجام نشد، بلکه فرصت خوبی بود تا رژیم صهیونیستی هدف اصلی خود را که مبنی بر تجزیه کشورهای اسلامی و عربی است که از نیل تا فرات را در بر می‌گیرد عملی سازد. براساس این استراتژی، سوریه و عراق باید به مناطق مشخصی براساس اصول نژادی یا مذهبی تقسیم شوند. این، هدف مقدم و اولی اسرائیل در دراز مدت است. مرحله اول این استراتژی با درهم شکستن توان نظامی این دو کشور محقق خواهد شد.

ترکیب نژادی سوریه، آن را با نوعی تجزیه مواجه می‌کند که ممکن است به یک کشور شیعی مذهب در امتداد ساحل مدیترانه، یک کشور سنی مذهب در ناحیه حلب، یکی دیگر در دمشق



و یک جامعهٔ دروز منتهی شود، احتمالاً آن‌ها تشکیل دولت خود را در بلندی‌های جولان!! طلب کنند، و در هر حال به اضافهٔ شمال اردن این دولت ایجاد شود. آن‌ها اعتقاد دارند که تشکیل چنین دولتی در درازمدت صلح و امنیت را برای منطقه تضمین خواهد کرد! (لازم به یادآوری است که استراتژی مزبور در مقالهٔ منتشر شده از سوی سازمان صهیونیسم جهانی در مجلهٔ «کیونیم» (شمارهٔ ۱۴ فوریهٔ ۱۴۸۲) به‌طور مشروح بیان شده است.)

اما در خصوص ایران باید گفت: از ماه دسامبر سال ۱۹۸۱ قبل از وقوع حادثهٔ مرگبار لبنان، آریل شارون مجوز طرح‌های توسعه طلبانه را به‌صورت زیر صادر کرد:

«جوهرهٔ منافع و مصالح استراتژیک اسرائیل در سال آینده تنها به کشورهای عربی واقع در کنار دریای مدیترانه محدود نخواهد شد، بلکه منافع استراتژیک اسرائیل به تمامی خاورمیانه گسترش خواهد یافت و ایران، پاکستان، خلیج فارس، آفریقا و ترکیه را شامل خواهد شد.»

در سال ۱۹۸۲ شارون اضافه کرد:

«اعلامیهٔ استقلال آمریکا حدی را برای سرزمین‌ها مشخص نکرده است، بنابراین ما نیز ملزم به تعیین مرزی برای کشورمان نیستیم!»
از آن زمان به بعد، ایران به این اعتبار که مسئول تمامی اشکال مقاومت بر ضد سلطهٔ آمریکا در جهان می‌باشد، هدف قرار گرفته است. هیتلر در گذشته، به هرگونه مقاومتی، واژهٔ تروریسم را اطلاق می‌کرد. به عنوان مثال در جریان تجاوز دوم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۹۶، که این رژیم



منطقه‌ای را به طور غیر قانونی اشغال نمود، هنگامی که یکی از نیروهای مقاومت، یک سرباز اشغالگر را به هلاکت رساند، شیمون پرز این اقدام را محکوم کرد و آن را به عنوان یکی از اقدامات تروریستی برشمرد. استدلال وی این بود که این جنایت علیه انسانیت صورت گرفته است، اما او بمباران مناطق غیر نظامی و کشتار زنان و کودکان را در «قانا» فراموش کرده بود، آن هم منطقه‌ای که در اردوگاهی تحت نظارت سازمان ملل واقع شده بود.

به منظور تقویت یک ائتلاف کامل و جهانی بر ضد ایران و به این بهانه واهی که ایران رواج دهنده تروریسم در سطح جهانی است، کنفرانس جهانی ضد تروریسم در شرم‌الشیخ مصر برگزار شد و بدون این که شرکت‌کنندگان در این کنفرانس بتوانند دلیلی ارائه دهند، شیمون پرز ایران را مسئول تروریسم بین‌المللی دانست!

متهم ساختن ایران به دست داشتن در دو انفجار بوینس آیرس، که انفجار اول در سفارت اسرائیل اتفاق افتاد و ۲۹ کشته بر جای گذاشت، و انفجار دوم که در محل انجمن یهودیان آرژانتین در سال ۱۹۹۴ اتفاق افتاد و ۸۶ کشته بر جای گذاشت، اتهام باطل و غلطی است.

در خصوص انفجار اول، سفارت اسرائیل اجازه نداد تا قاضی آرژانتینی به محل حادثه برود و در خصوص علت حادثه تحقیق نماید و در خصوص انفجار دوم، آن‌ها با استناد به شایعات موجود، یکی از مهاجرین ایرانی را متهم ساختند به این که او نقشه قرار دادن ماشین حاوی بمب را در خارج از ساختمان طراحی کرده است، اما قبل از هر چیز آن‌ها از ارائه یک مدرک منطقی خودداری ورزیدند.



طرح ایجاد یک ائتلاف کامل برضد ایران را به صورت دقیق و مدون، یکی از پژوهشگران پنتاگون به نام «ساموئل هانتینگتون» مطرح کرده است، او در سال ۱۹۹۴ در مجلهٔ *commentaire* در شمارهٔ ۶۶، نظریه‌ای را تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» ارائه داده است. از اواخر جنگ جهانی دوم و از اوایل نیمهٔ دوم قرن بیستم ایالات متحده به این بهانه که اتحاد شوروی تهدیدی علیه آن کشور است، به تجهیز زرادخانه‌های تسلیحاتی خود پرداخته است، و تحت عنوان مقولاتی چون «امنیت ملی آمریکا»، تمام تجاوزات خود را در سراسر جهان توجیه کرده است.

برای نمونه می‌توان از تجاوز به ویتنام و کوبا نام برد. آمریکا حتی از دیکتاتوری‌های نظامی در آمریکای لاتین تحت همین شعار حمایت می‌کند و هم‌چنین از مارکوس در فیلیپین و از رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در گذشته تحت همین عنوان پشتیبانی کرده است.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا ناگزیر بود تا عناوین مزبور را تغییر دهد، و جنگ را علیه سه قاره که در آن اسلام حاکم است، با استفاده از ابزار جدیدی به نام خطر تروریسم جهانی آغاز کند. آمریکا با استفاده از این شعار و حربه است که تداوم مسلح شدن خود و تسریع در مسابقات تسلیحاتی را توجیه می‌کند، علاوه بر این، در امور داخلی تمامی کشورهای جهان اعم از اقتصادی و یا نظامی مداخله می‌کند، نظریهٔ هانتینگتون تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» اساس و مبنای قاعدهٔ تنوریک برای این دیدگاه استراتژیک جدید است. یافته‌های او به شرح زیر بیان می‌شود:

نظریهٔ «برخورد تمدن‌ها» به زودی بر تمامی سیاست‌های جهانی سلطه



پیدا خواهد کرد، نشانه‌های شکاف بین تمدن‌ها به زودی در آینده نمایان خواهد شد و جنگ‌های داخلی اساساً در قلب تمدن غرب به وقوع خواهد پیوست، و این جنگ‌ها در اصل «جنگ‌های داخلی غربی» هستند. با پایان جنگ سرد، سیاست جهانی از حالت مقابله و مواجهه با غرب خارج شد تا این‌که غرب، مرکز برخورد تمدن‌های غربی و غیر غربی به طور مساوی، گردد.

هانتینگتون از لابلای یافته‌هایش به طور آشکار برداشت‌های تحلیلی خود را در خصوص سیاست بین‌الملل به شرح زیر ارائه می‌دهد:

۱. محدود ساختن رشد و توسعه قدرت نظامی کشورهای آسیایی کنفوسیوسی و کشورهای اسلامی.
 ۲. نظارت بر تفوق نظامی در خاورمیانه و جنوب غربی آسیا.
 ۳. بهره‌برداری از اختلافات و تضادهای موجود میان کشورهای کنفوسیوسی و کشورهای اسلامی.
 ۴. حمایت از گروه‌های هوادار ارزش‌ها و منافع غرب و با الهام از گروه‌های موجود در فرهنگ‌های غیر غربی.
 ۵. تقویت مؤسسات بین‌المللی که به صورت قانونی از مصالح و ارزش‌های غرب حمایت می‌کنند و طرفداری از مشارکت کشورهای غیر غربی در این مؤسسه. در نتیجه لازم است تا غرب توان اقتصادی و نظامی خود را در صورت لزوم برای حمایت از مصالحش در روابط خود با این فرهنگ‌ها و تمدن‌های متنوع حفظ کند.
- حال باید دید که نقش اسرائیل در مفهوم ژئوپلیتیک به شکلی که بیان شد، چگونه خواهد بود؟



اسرائیل از موقعیت استراتژیک مهمی در برخورد میان شرق و غرب برخوردار است. بنیانگذار اندیشه صهیونیسم قبل از تأسیس رژیم اسرائیل، رسالت اساسی خود را در ایجاد کشور یهود در تمامی صحنه‌ها برای نیروهای غربی و استعماری (انگلیس، آلمان، ایتالیا و روسیه) مشخص ساخته است، منطق جدلی بزرگ اسرائیل در گزینش هر یک از این کشورهای استعماری برای ارائه کمک و حمایت به کشور یهود نهفته است، بنابراین هرگز برای رژیم صهیونیستی برتری یکی از این رقبا بر دیگری مطرح نخواهد بود، بلکه این کشور نقطه‌ای است که مورد پشتیبانی غرب قرار گرفته و نفوذ استعمار غرب از این نقطه استمرار می‌یابد. «هرتزل» در کتاب خود تحت عنوان «کشور یهود» در سال ۱۸۹۵ نوشته است:

«ما برای اروپا به عنوان بخشی از دژ ضد آسیا به حساب می‌آئیم، ما در آینده کمر بند پیشرفته‌ای برای تمدن غرب بر ضد توحش شرق هستیم» (کشور یهود / پاریس / ۱۹۲۶ / ص ۹۵).

نظریه ساموئل هانتینگتون کاملاً با دیدگاه «هرتزل» منطبق است زیرا او درگیری میان تمدن‌های یهودیت - مسیحیت و ائتلاف اسلام کنفوسیوس (بنا به تعبیر او) را یک امر قطعی تاریخی در آینده می‌داند. بدین صورت واقعیت سیاست و اصل انسانیت در پوشش‌های دینی پنهان باقی می‌ماند، آمریکا در تلاش است تا با جهانی ساختن بازار مشترک آمریکایی، فرهنگ تمامی ملت‌ها را مسخ کند و همراه با آن، حیات آن‌ها را از بین ببرد.

در کنفرانس پکن که در ماه مه ۱۹۹۶ با حضور ۳۱ کشور تشکیل شد، همه توافق کردند تا با استفاده از تکنولوژی مدرن، جاده ابریشم جدیدی



را بسازند، زیرا در این جاده، ایران و چین دو شریک اصلی هستند. این طرح انسانی بزرگ می‌تواند جایگزین طرح‌های جهانی ساختن اقتصاد بازار و سلطه آمریکا شود. این طرح بزرگ با هدف فتح بیابان‌های آسیای میانه به خاطر تحقق و جذب جزیره بزرگ اروپا - آسیا که اروپا در داخل آن صرفاً شبیه جزیره کوچکی در داخل آسیا خواهد بود، اجرا خواهد شد.

به جای تحمیل سلطه یک فرهنگ برای درهم شکستن فرهنگ‌های ملل مختلف، آن‌ها تنها به خاطر مصالح طرح جهانی ساختن اقتصاد آزاد، این طرح، دارای هدف متفاوتی است و آن یکپارچه ساختن جهانی منظم است که در آن به هر ملتی غنا و فرهنگ و تاریخ خودش داده می‌شود، و بدین طریق نزدیکی و ارتباط نیرومندی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها ایجاد خواهد شد. ایران با ساخت یک راه آهن که از ترکمنستان تا بندر عباس در کنار سواحل خلیج فارس امتداد می‌یابد، کمک‌های فراوانی به این طرح کرده است.

ترکیه نیز در گذشته به رهبری نجم‌الدین اربکان تلاش کرد روابطی را که فرماندهان نظامی این کشور با اسرائیل برقرار ساخته بودند، درهم شکنند. مقاومت قهرمانانه حزب الله، دژ محکمی را در برابر نفوذ اسرائیل - آمریکا در لبنان تشکیل می‌دهد.

هر یک از کشورهای هند و مالزی نیز در این طرح انسانی بزرگ مشارکت دارند، بدین ترتیب آینده این منطقه، به صورت آینده‌ای مقدس و انسانی خواهد بود. موفقیت این انتخاب انسانی بر ضد تلاش‌های غیرانسانی برای سلطه آمریکا در تحمیل بازار مشترک آمریکایی و مال پرستی بر سراسر جهان، به تلاش‌های مسئولانه تک‌تک مابستگی دارد.



نقطهٔ ضعف دشمن یعنی ایالات متحدهٔ آمریکا، اقتصاد است. این کشور که از ثروتمندترین کشورهای دنیا محسوب می‌شود و به مزدورش اسرائیل، کمک‌های اقتصادی و سیاسی می‌کند، در عین حال از بدهکارترین کشورهای جهان به حساب می‌آید، زیرا این کشور مافوق سطح توانایی‌ها و امکانات خود و از طریق چپاول و غارت ثروت‌های مستعمرات زندگی می‌کند. این امر موجب شده است تا در توازن اقتصادی جهان اختلال ایجاد شود. زیرا ۸۳ درصد از ثروت‌های جهان در اختیار ۲۰ درصد از ساکنین ثروتمند جهان قرار دارد، در حالی که ۸۰ درصد از جمعیت جهان از فقیرترین جمعیت‌های دنیا هستند.

وجود چنین مدیریت مصیبت‌باری روی کرهٔ زمین غیر قابل تصور و باور نکردنی است، زیرا این تقسیم غیر عادلانه در جهان منجر به فاجعهٔ سال ۱۹۹۶ گردید:

۴۰ میلیون انسان در جهان (بنا به آمار ارائه شده از سوی سازمان یونسف که ۱۳ میلیون نفر از آن‌ها کودک بودند) یا به خاطر سوء تغذیه یا از گرسنگی جان باخته‌اند.

الگوی توسعه و تحولی که غرب ارائه داده است و از سوی آمریکا بر جهان تحمیل می‌شود، برای بشریت، معادل قربانیانی که در اثر پرتاب بمب در هیروشیما کشته شدند، خسارت در پی دارد.

به هر طریقی که ممکن است، باید با روند کنونی که آمریکا برای به دست گرفتن بازار جهانی طی می‌کند، مقابله کرد. این روند که به انهدام منابع طبیعی غیر قابل تجدید و نابودی سه چهارم انسان‌های روی زمین به خاطر فقر و بدبختی منجر خواهد شد، به منزلهٔ انتحار وجودی خواهد بود.



باید افسانه‌ای را که به دموکراسی بازار آزاد معروف است، درهم شکست زیرا بازار آزاد به خاطر دریدن ضعیف تر است و این قانون جنگل است.

۱- امکان تحقق ظهور مجدد وحدت بشری جز از طریق صلح و با استفاده از تمامی نیروهای انسانی که ابتدا از اقتصاد آغاز می‌شود و تا فرهنگ و ایمان را نیز شامل می‌شود، امکان ندارد.

۲- ضعف کنونی ملت‌های مظلوم، در اکثر موارد، ناشی از تجزیه و تقسیم این ملت‌ها با ایجاد درگیری‌ها و جنگ‌هایی است که حاکمان کنونی جهانی به راه انداختند و آن را ادامه داده‌اند. بنابراین مأموریت نخست این است تا برای تمامی این تضادها و اختلافات که ساخته و پرداخته بازی طاغوت‌ها است، از طریق مذاکرات مسالمت‌آمیز، حد و مرزی تعیین شود.

۳- باید به‌طور گروهی و همگانی، پرداخت بدهی‌هایی را که کشورهای جهان سوم به صندوق بین‌المللی پول دارند، رد کرد. به سه دلیل زیر باید چنین کرد. این سه دلیل را با طرح سه موضوع بیان می‌کنیم:

۱- بدهکاران...

اولاً بدهکاران به صندوق بین‌المللی پول چه کسانی هستند؟ غرب بدهی عظیمی به جهان سوم دارد، به‌طور کلی این سرخ‌پوستان آمریکا هستند که در بهره‌برداری از منابع قاره خود شایسته‌تر می‌باشند و بازار آزاد به مفهوم ذبح دموکراسی واقعی است. هر فرد در اتحاد و اجرای تصمیماتی که سرنوشت او بدان بستگی دارد، حق مشارکت دارد، بدین ترتیب نظامی را که ایالات متحده و حامیان آن بر جهان



تحمیل می‌کنند، به بدبختی قطبی دیگر در جهان و هم‌چنین به تولید قشر ثروتمند مصنوعی منجر خواهد شد. زیرا در این نظام کسی تولید نمی‌کند، بلکه از طریق معاملات مضاربه‌ای سود می‌برد.

در پرتو چنین نظامی، براساس گزارش بانک توسعه، ثروتمند شدن ثروتمندان در جهان، تا ۴۰ درصد از طریق معاملات مضاربه‌ای صورت می‌گیرد نه از طریق تولید و یا ارائهٔ خدمات.

این نظامی است که قرآن واژه ربا را بر آن اطلاق کرده است، یعنی افراد به اموالی دست می‌یابند که هیچ تلاش یا فعالیتی برای آن نکرده‌اند. به منظور تعیین قرن بیست و یکم به عنوان پایان مرحلهٔ ماقبل تاریخ، حیوانیت انسان و یا جهان شرم‌آوری که در آن ثروت از آن اقلیت کوچکی است و اکثریت انسان‌ها در آن جان می‌دهند، آلت‌رناتیو مناسبی وجود دارد. ما در گذشته نمونهٔ جالبی برای ادعای فوق داشته‌ایم. در هند قدیم چه کسانی به آبادانی و ادارهٔ این کشور مبادرت می‌کردند؟ هند یکی از کشورهای صادرکنندهٔ پنبه در جهان به شمار می‌رود. میلیون‌ها تن پنبه از کشاورزان این کشور با قیمت‌های بسیار پایین خریداری می‌شود، هم‌چنین چه کسانی حرفهٔ نساج‌های هندی را به نفع شرکت‌های بزرگ در «لانک‌شایر» از بین بردند؟ چه کسانی حیات میلیون‌ها نفر آفریقایی را به خطر انداختند و آنها را توسط برده‌فروشان غربی در طول سه قرن به آمریکا منتقل کردند؟

۲- دلایل بدهکاری‌ها چیست؟

کشورهای استعمارگر قدیمی، نظام‌های اقتصادی محلی را تخریب کردند، بخصوص کشاورزی معیشتی را به نفع کشاورزی تک‌محصولی غرب، قربانی کرده‌اند. چنین اقتصادهایی نمی‌توانند استقلال کشورشان را



تضمین کنند و یا آنها را به خودکفایی غذایی برسانند، نیروی کار صنعتی نیز متناسب با نیازهای این کشورها نیست. در نتیجه وابستگی به کشورهای استعمارگر ادامه می‌یابد و بدهی این کشورها یک امر قطعی و حتمی می‌گردد.

۳- سود و بهره بدهی‌ها!

این بدهی‌ها از مدت‌ها پیش از طریق سودهای ربوی آن که به طلبکاران بیگانه پرداخته شده، تسویه حساب شده است. (به عنوان مثال الجزایر ۶ میلیارد دلار به عنوان سود بدهی پرداخت کرده است) و در این وضعیت هیچ‌گونه تعدیلی امکان‌پذیر نیست، مبالغی که به صورت بهره دیون پرداخت شده است، از مبالغ اصلی تجاوز می‌کند. و کمک‌های ظاهری که به این کشورها شده، بسیار کمتر از بدهی‌هایی می‌باشد که پرداخته شده است. این وضعیت ایجاب می‌کند پرداخت مالیات به صندوق بین‌المللی پول، و پرداخت دیون ساختگی و سودهای ربوی مربوط به آن، نادیده گرفته شود و نباید کمک‌های خنده‌آوری که تنها هدفش سرپوش نهادن بر ظلم و ستمی است که در چندین قرن گذشته استمرار داشته، پذیرفته شود. باید تلاش شود تا صندوق مشترکی که در آن سودهای ربوی جایی ندارد ایجاد شود و جایگزین کمک‌هایی شود که از آن طریق کشورها را به بردگی می‌کشد، باید با استفاده از این صندوق مشترک در برابر تمامی تحریم‌هایی که از سوی حکام مستکبر جهان بر کشورهای تحت سلطه تحمیل می‌شود، ایستادگی کرد. باید به آن‌ها بی‌توجه بود، باید تجارت آزاد با کشورهای بی‌تحریم‌ها رنج می‌برند صورت گیرد و در سطح گسترده‌ای باید تلاش کرد تا بازار مشترکی به منظور افزایش مبادلات بین کشورهای جنوب و جنوب



ایجاد گردد، میان کشورهای که ۸۰ درصد از منابع طبیعی جهان را در خود جای داده‌اند. این مبادلات نباید با ارزشهای شمال صورت گیرد خصوصاً دلار را نباید در معاملات دخالت داد، بلکه مبادلات به صورت کالا به کالا صورت گیرد، باید به تدریج برای مضاربه‌های مالی نیز حدی معین کرد. این امر در تحریم آمریکا و پیروان او بخصوص اسرائیل مزدور غرب و مخالف فرهنگ ما و صلح، عملی خواهد شد.

از زمان متوقف شدن تحریم اسرائیل توسط کشورهای عربی، اراضی اشغالی فلسطین به صورت مکانی برای عبور صادرات اسرائیل درآمده است. در سال ۱۹۷۵ رژیم تل‌آویو از طریق اشغال مرزهای جنوبی لبنان که نام آن را کمربند امنیتی نهاده است، به این کشور قدم نهاد. در مقاله «Al-Hamischmar» که در ۲۰ مارس ۱۹۹۱ ارائه داده‌ام، به مجموعه آثار استاد جاد گیلبرت کارشناس مرکز تحقیقات دیان در تل‌آویو اشاره کرده‌ام. در آن آثار چنین آمده است:

«به نظر می‌رسد تحریم شرکت‌های بیگانه که در اسرائیل کار می‌کنند متوقف شده است. از سال ۱۹۸۰ صادرات اسرائیل به کشورهای عربی تا ۵۰۰ هزار دلار افزایش یافت و در سال ۱۹۹۶ به یک و نیم میلیون دلار رسیده است.»

گالبی براون در روزنامهٔ اسرائیلی «یدیوت آحارونوت» مورخ ۲۵

ژانویهٔ ۱۹۹۶ نوشته است:

«اسرائیل ۹۰ درصد نفت خود را از کشورهای عربی وارد می‌کند. اوهامی را که موافقت‌نامه‌های اسلحه و وجود آورده است، صرفاً در توجیه گسترش مبادلات اقتصادی بین اسرائیل و برخی از همسایگان عرب آن به کار گرفته شده است.»



این؛ مسئولیت شخصی تک تک شهروندان این کشورهاست تا به این خدعه و نیرنگی که به صورت کمک و مساعده از سوی رهبران کشورشان به اسرائیل می شود، پایان بدهند، باید با هالیوود و تجاوزش به فرهنگ و ارائه پدیده های غیراخلاقی و مادی انحطاط آورش، مبارزه کرد.

درخصوص مسائل سیاسی نیز باید چنین کرد: باید از مؤسسات جهانی که به ظاهر برای تمامی جهان هستند اما در اصل به صورت وسیله ای برای سرپوش نهادن به تجاوزات نظامی و اقتصادی و فرهنگی درآمده اند، به طور گروهی و جمعی دوری کرد. سازمان هایی چون سازمان ملل متحد، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان جهانی تجارت (گات سابق) و شعبات این سازمان ها که نقش مشابهی را دارند و در سلطه امپریالیسم بر جهان شریکند، از این نوع هستند.

این سازمان ها مفهوم انسان را در مصرف و تولید خلاصه می کنند، تنها به مصلحت منفعت فردی می نگرند و از دادن مفهومی دیگر به حیات انسانی بجز کار و فعالیت یعنی عبودیت، خودداری می کنند. هدف این سازمان ها آن است تا انسان بیشتر مصرف کند و از کار و فعالیت بی کار نماند. تهدید یا دشمنی علیه ما از سوی هرکس که باشد حتی از سوی جامعه بین المللی، باید با تمامی وسایل موجود با آن مقابله و مبارزه کرد.

مجموعه بین المللی که مدنظر ماست، ایجاد جهانی است که در آن هیچ گونه تفرقه دینی یا سیاسی جای ندارد، زیرا هدف آن ایجاد واحد امپریالیستی نیست، بلکه دارای انسانی است که به تمامی ملت ها و جوامع، سرزمین خود و فرهنگ و ایمان خاص خود را می دهد. نخستین هدف کنفرانس «باندونگ» ایجاد یک جهان چند قطبی بود که از قرار گرفتن در صف یکی از دو بلوک خودداری می کنند. آن ها به منظور



حفظ استقلال خود هیچ‌گرایشی به این قطب‌ها ندارند. این الگو از آرزوهای ما است.

به‌هرحال، در حال حاضر، شرایط تاریخی تغییر کرده است، ما در جهان یک قطبی زندگی می‌کنیم، شایسته است تا از هویت خودمان، از فرهنگ گرفته تا اقتصادمان دفاع نماییم؛ ما باید از هویت خود در برابر تعصبی که سلطه بر جهان را تنها از طریق یک راه می‌داند یعنی جهانی ساختن اقتصاد بازار آزاد، دفاع کنیم. معنای جهانی ساختن اقتصاد بازار آزاد، آزادگذاردن قوی‌تر برای دریدن ضعیف‌تر است و معامله با بازار و پول، تنها تنظیم‌کنندهٔ روابط اجتماعی در جامعهٔ انسانی می‌باشد.

ما چنین نظریه‌ای را در خصوص جهان که به دیدگاه‌های انسانی عقیده‌ای ندارد و برای حیات بشری به دنبال طرح انسانی معناداری نیست، رد می‌کنیم. ما به خاطر ایجاد جهانی واحد با تنوعی که دارد و نیز ثروتمند و توانا هم باشد، مبارزه می‌کنیم. ما به دنبال جهانی هستیم که از طریق تجمع ملت‌ها و فرهنگ‌هایش در یک آیین مشترک که هر فرد، فرهنگ غنی خود را دارد، آینده‌اش تضمین شود.

ما به دنبال جهانی هستیم که هر فرد در آن، از طریق برنامه‌ای مشترک عمل می‌کند و به هر کودک و به هر زن و انسانی، هرچه که اصول و آداب و رسومشان باشد، تمامی امکانات را اعطا می‌کند تا این‌که به‌طور کامل تمامی امکانات بشری که در اعماق این جهان وجود دارد، ظهور و بروز یابد.^۱

۱. فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر»، سال ششم، شماره ۲۳ و ۲۴، ص ۴۴۲ و به بعد، مورخ ۱۳۷۶، چاپ قم. (این مجله از سوی «مرکز بررسی‌های اسلامی» و زیر نظر اینجانب به مدت شش سال منتشر گردید)

پیوست‌ها

تصاویر و اسناد
فهرست اعلام، اماکن، کتب

فهرست اعلام

- آریل شارون، ۹۰
ابراهیم سید، ۸۵
ابراهیم شکری، ۳۳
ابن بادیس، ۳۷
ابن عربی، ۱۰، ۸۱
ابن همسرا، ۸۱
ابوحنیفه، ۳۳، ۳۴
ابوریحان بیرونی، ۸۱
احمد بن بلا، ۱۶
احمد حسین، ۳۳
ارنست رنان، ۷۹
استالین، ۶۴
افغانی، ۳۷
امام خمینی (ره)، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۴۱،
۴۹، ۸۵، ۸۷، ۸۸
امام شافعی، ۳۳
بلال حبشی، ۶۶
پیامبر (ص)، ۶۶
- جادگیلبرت، ۱۰۰
جاوید اقبال، ۲۲
جمال‌الدین حسینی اسدآبادی،
۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۰، ۳۷،
۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰
حبیبی، ۸۵
حسن البنا، ۱۷، ۲۷، ۳۷
رشید رضا، ۳۷
رفعت سید احمد، ۸۵
رمضان عبدالله، ۸۵
روژه گارودی، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲،
۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰،
۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸،
۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷،
۳۸، ۴۱، ۴۵، ۷۳، ۷۴، ۸۵
ساموئل هانتینگتون، ۹۲، ۹۳، ۹۴
سعید رمضان، ۱۷، ۲۷
سلطان کالیف، ۶۴



محمد حمید الله، ۶۸	سهروردی، ۱۸
محمد عبده، ۳۷	شافعی، ۳۴
محمد عمر، ۶۸	شاهپور بختیار، ۵۰
محمد مجتهد شبستری، ۱۱، ۱۳،	شاه فهد، ۳۱، ۳۲
۱۴	شیخ عامود، ۱۴
محمود ابوسعود، ۳۷	شیمون پرز، ۹۱
مصباح، ۳۸	صیام، ۸۵
ملاصدرا، ۱۰، ۱۸	عادل حسین، ۳۳
مولود قاسم نایت بلقاسم، ۱۱	عبدالناصر، ۶۴
مولوی، ۱۰	عطار، ۸۱
ناپلئون، ۵۰	کارل بارت، ۴۸
نجم‌الدین اربکان، ۹۵	کاشف‌الغطا، ۱۷
واعظ زاده، ۲۰	کوروش، ۶۲
هادی خسروشاهی، ۱۰، ۴۱، ۵۵،	گالبی براون، ۱۰۱
۷۴	ماگزیم رودنس، ۶۶
هاشمی رفسنجانی، ۱۹	مالک بن نبی، ۳۷
هانری لائوست، ۶۷	مجدی احمد حسین، ۸۵
هرتزل، ۹۴	محمد اقبال لاهوری، ۲۲، ۳۷، ۸۱
هیتلر، ۳۴، ۹۰	محمد حسین فضل‌الله، ۸۵

فهرست اماکن

ایران، ۱۰، ۱۹، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵	آسیا، ۴۴، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵
بندر عباس، ۹۵	آفریقا، ۴۴، ۹۰
بوينس آیرس، ۹۱	آفریقای جنوبی، ۹۲
پاریس، ۹، ۱۶، ۲۵، ۳۴، ۳۸، ۵۹، ۹۴، ۷۹	آفریقای شمالی، ۸۲
پاکستان، ۹۰	آلمان، ۲۹، ۹۴
پتتاگون، ۹۲	آمریکا، ۲۱، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۵۹، ۷۹
تامراست، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۵	۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲
ترکمنستان، ۹۵	۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
ترکیه، ۹۵	اتازونی، ۵۸
تل آویو، ۳۵، ۱۰۱	اروپا، ۹۴، ۹۵
تهران، ۱۹، ۲۵، ۳۸، ۵۹، ۸۸	اسپانیا، ۱۸
چکسلواکی، ۲۷، ۴۱	اسرائیل، ۲۸، ۳۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴
چین، ۲۲، ۹۵	۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱
حلب، ۸۹	الجزایر، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸
حیدرآباد، ۶۸	۲۵، ۴۱، ۵۰، ۶۴، ۷۰، ۹۹
	اندلس، ۳۷
	انگلیس، ۲۱، ۲۹، ۷۹، ۹۴
	ایالات متحده، ۳۷
	ایتالیا، ۹۴



کوبا، ۹۲	خلیج فارس، ۵۷، ۹۰، ۹۵
کویت، ۲۹	دمشق، ۶۶، ۸۵، ۸۹
لبنان، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۰۰	روسیه، ۹۴
لندن، ۳۲	ریاض، ۳۲
مارسی، ۲۶، ۷۳	ژاپن، ۵۸
مارکوس، ۹۲	ساموئل هانتینگتون، ۹۲
مالزی، ۹۵	سوئیس، ۵۹
مالی، ۱۴	سوریه، ۸۹
مدیترانه، ۸۹	شرم‌الشیخ، ۳۵، ۹۱
مصر، ۲۱، ۳۳، ۶۴، ۸۵	شوروی، ۲۷، ۵۷، ۹۲
مکه، ۳۱	عراق، ۲۹، ۳۲، ۸۸، ۸۹
نیجر، ۱۴	عربستان، ۶۶
ویتنام، ۹۲	فرانسه، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۸
هالیوود، ۱۰۱	۲۶، ۲۹، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۵۹
هامبورگ، ۱۱	فیلیپین، ۹۲
هند، ۲۲، ۲۷، ۹۵، ۹۸	قانا، ۹۱
هیروشیما، ۹۶	قاهره، ۳۳
یونان، ۶۲	قرطبه، ۱۸، ۳۷
	قم، ۱۰، ۳۸، ۵۵، ۷۴، ۸۶

فهرست کتب

الگوی برای سوسیالیسم در	آزادی در تعلیق، ۲۷
فرانسه، ۲۷	آمریکا ستیزی چرا؟، ۳۸
نشریه المجله، ۳۴	آمریکا، سردمدار انحطاط، ۳۸
انقلاب امام خمینی، ۲۹	آیا امروز می توان یک کمونیست
بازسازی اندیشه مذهبی اسلام،	بود؟، ۲۷
۸۱	اسطوره های اسرائیل، ۷۴
پرونده اسرائیل و صهیونیسم	اسلام در حیات ما زندگی می کند،
سیاسی، ۳۸	۱۰
تئوری ماتریالیستی شناخت، ۲۶	اسلام در قرن ۲۱، ۱۰
تاریخ و فرهنگ معاصر، ۷۴	اسلام، دین آینده جهان، ۳۱، ۳۸
تمامی حقیقت، ۲۷	اصل الشیعة و اصولها، ۱۷
تورات، ۷۸	افسانه های بنیانگذار سیاست
حق پاسخ گوئی، ۳۸	اسرائیل، ۲۸، ۳۳
خیانت یک ارتداد، ۷۴	روزنامه الشعب، ۳۳، ۸۵



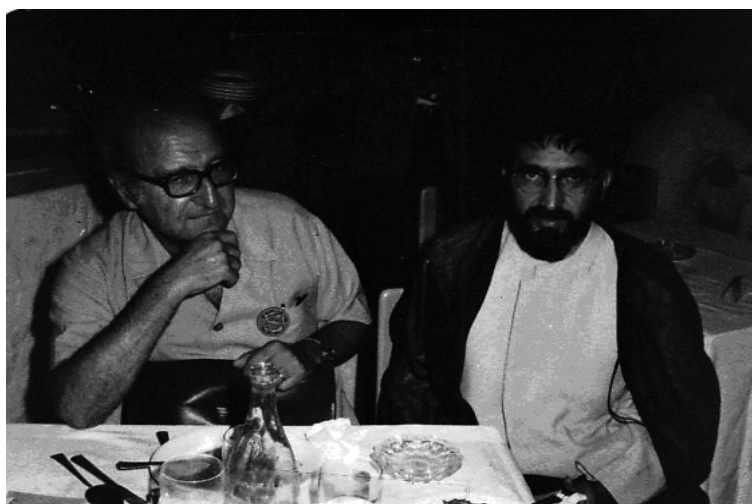
مجله کیونیم، ۹۰	در شناخت اندیشهٔ هگل، ۲۷، ۳۸،
مارکسیست‌ها و مسیحیان، ۲۷	۷۴
مارکسیسم در قرن بیستم، ۲۷	رقص زندگی، ۳۸
محا کمهٔ آزادی، ۳۸	زنان چگونه به قدرت می‌رسند؟،
محا کمهٔ صهیونیسم اسرائیل، ۳۸	۳۸
مطالعه در دکترین اجتماعی و	عظمت و شکست مسلمانان، ۳۶،
سیاسی ابن تیمیه، ۶۷	۳۸
میراث سوم، ۱۰، ۷۴	نشریه عکاظ، ۳۴
نقطه عطف بزرگ سوسیالیسم، ۲۷	فاوست، ۴۳
مجله نوول ابزرواتور، ۴۱	فلسفهٔ سهروردی، ۱۰
وعده‌های اسلام، ۱۰، ۳۸	قرآن، ۳۵، ۳۷، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۶۹،
هشدار به زندگان، ۲۷، ۳۸، ۷۴	۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۹۸
روزنامه یدیوت آحارونوت، ۱۰۱	کشور یهود، ۹۴



روژه گارودی
در کنگره بزرگداشت سید جمال‌الدین حسینی - تهران



از راست: روزه گارودی، استاد محمد مجتهد شبستری، سیدهادی خسروشاهی، مولود قاسم (وزیر امور فرهنگی الجزایر) در بازدید از مناطق مجاهدین الجزایر، در دوران نبرد با اشغالگران فرانسوی... (نفر آخر در سمت چپ پرفسور عبدالکریم سایتو مسئول مرکز اسلامی ژاپن دیده می شود)



سید هادی خسروشاهی و روزه گارودی در سیزدهمین کنفرانس اندیشه اسلامی در شهر تامنراست - الجزایر ۱۳۵۵



کنگره بزرگداشت سید جمال الدین - تهران ۱۳۷۵
از چپ به راست: شهید سید محمدباقر حکیم، روژه گارودی، آیت الله هاشمی
رفسنجانی (رئیس جمهور وقت)، محمد واعظ زاده خراسانی، مرحوم سید حسن
الامین، سید هادی خسروشاهی



جلسه افتتاحیه کنفرانس بین المللی بزرگداشت سید جمال الدین حسینی - تهران ۱۳۷۵



روجه جارودی
بوجه رساله
خاصه لـ > الشعب < :

العلمی والتفكيری العلم والى حمية والسقمى كتاب والبراء



روجه جارودی

الاصح كتابا ودينيا. ان هذه الحملة التي تعرض لها روجع الصلة بولقي في سجون ايران الاسلاميه في سجون ايران الاسلاميه. انتم اذع الله من انتم اذع الله على وشككم على كتمان حقيقى في

وعدم نظم المستعمرين. العلم الذين في خدمته هذه القوة من رجال الدين لم ابرهنوا للاسلام الذي ان يعلن على طهه ولشماه العالم الا عندما تولد الشعب هؤلاء الحكام وحكامهم الامريكاني ان باهم جاملين معهم في خدمتهم الحكام غير القليلين وغير الجيدين والبناء الذين تعاونوا معهم حينذاك مستعبدوا الاسلام جويته ومناخه التي كانت له في القرن الاول الهجره وبماه العلوم التجريبية الدائمة القليلة في اذهانهم واهلها العلوم الدينية. علوم الفرائض الطمى وكذلك إعادة بناء الفكر البشري للاسلام كعلم ايمان ومبادئ الجيدين كالانسانى ومالك بن نبي راضي الخلفى حتى اليوم مسموم ابو سعده. الذي اهلوا كاهنبا: يخشى ان لواسل اثره في نفس الناس. في الانجاس حيث استبدت من فريضة حاصلة اليهودية في اليهودى والى من كالأفورا. انتصف التوحيد الكفرى في اسبانياا للتكثير بالوجه الحقيقى للاسلام الاكسى عند امدائه والذي يقره كل عام ١٠٠٠٠٠ شخص. وحيث انماصل في فرنسا والولايات المتحدة الامريكىة وجميع البلدان العربية عند اللذين المسيحيين وجميع المبرم والمسيحيين. هكذا اعتقد انى انى راجحى كسمل مسلمين للقران الذي ينعونى بلا تهلل لخدمة الله الذي لم يطلع عن خلق واهادة خلق العالم.

بسم الله الرحمن الرحيم في ١٩ من مارس سملت من الحكمة شكوى صدى مخلصه نوبه وتهدية بالنسبة لى عام وذلك ان مسعود كسابي الاخير. المراتب التفسيرية السبابة الاسرائيلية الذي ظهرت فيه انه لا التفسير التوراتي ولا التفسيرات هنر يمكن ان تبرز سر ١٣ ازاسى التفسيرين وقرهم وخرجهوم للاضطهاد والتهم التهمى السلب على مرحلتها الدنيا الصهيونية والتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة كما لا يمكن ان تبرز حقا ثقافت وتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة كما لا يمكن ان تبرز حقا ثقافت وتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة

من رضاء المسلمين) هل اصح العلماء الذين يتهمونى عند قبة شرم الشيخا هل دعوا الى اجتماع دولى للتصالح مع المسلمين بعد التهمة الارهابية ضد المسلمين اثنا تاليفهم الصلوة على يد الاسرائيليين كلال قد سمعنا كتابا هل ندعوا بالنظرة العالمية للتجارة (الهيات سلبا) : ويصدق القائل الذى يظن ان سادتهم الاكسى من تشويه القرائل جارودى تلتصق على العالم الثالث المصروع والديما كلال ان سادتهم الاكسى من تشويه القرائل جارودى روى الرجيد عليهم هو الكتاب الذى اخص به تاريخ الاسلام وهو كتاب. علمه والتكلم للاسلام ١٩٩١. مستكرا بلباسى بالاسلام ومساربتى الحكام المسلمين الذين يتصدونه ان البلدان العربية التي يحكمها مثل هولاء

العلمى والتفكيرى العلم والى حمية والسقمى كتاب والبراء

العلمى والتفكيرى العلم والى حمية والسقمى كتاب والبراء

متن عربى تكذيب نامه روزه گارودى بر اتهامات وهابيان - روزنامه الشعب، چاپ قاهره -

خص الفكر الإسلامى الرئيسى الكبير ووجهه جاهكوى جويته الصلوة برسالة تيد على حملة الاقربان التي تعرض لها في سجون وسائل الإعلام العربى التي شكك في مولد من السنة الفريدة والظهور الجليلين التي حمله والظلمى... وروى جارودى بين هذه الحملة والحكمة التي يتعرض لها للمرة الثانية من اهل حملة الصهيونية تهمه بالهداء السابحة... وقد علمت الصلوة ان حكم المحكمة الاصلية قد صدر بالفعل بسجن جارودى لمدة عام. ولكن ما زال اصاب الاستنفاذ جارودى على رسالة روجع جارودى الله اكبر... الله وحده هو العالم

بسم الله الرحمن الرحيم في ١٩ من مارس سملت من الحكمة شكوى صدى مخلصه نوبه وتهدية بالنسبة لى عام وذلك ان مسعود كسابي الاخير. المراتب التفسيرية السبابة الاسرائيلية الذي ظهرت فيه انه لا التفسير التوراتي ولا التفسيرات هنر يمكن ان تبرز سر ١٣ ازاسى التفسيرين وقرهم وخرجهوم للاضطهاد والتهم التهمى السلب على مرحلتها الدنيا الصهيونية والتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة كما لا يمكن ان تبرز حقا ثقافت وتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة كما لا يمكن ان تبرز حقا ثقافت وتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة

بسم الله الرحمن الرحيم في ١٩ من مارس سملت من الحكمة شكوى صدى مخلصه نوبه وتهدية بالنسبة لى عام وذلك ان مسعود كسابي الاخير. المراتب التفسيرية السبابة الاسرائيلية الذي ظهرت فيه انه لا التفسير التوراتي ولا التفسيرات هنر يمكن ان تبرز سر ١٣ ازاسى التفسيرين وقرهم وخرجهوم للاضطهاد والتهم التهمى السلب على مرحلتها الدنيا الصهيونية والتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة كما لا يمكن ان تبرز حقا ثقافت وتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة كما لا يمكن ان تبرز حقا ثقافت وتكلم التا العربية لى جوهري الصهيونية كيهودى وفى السنة